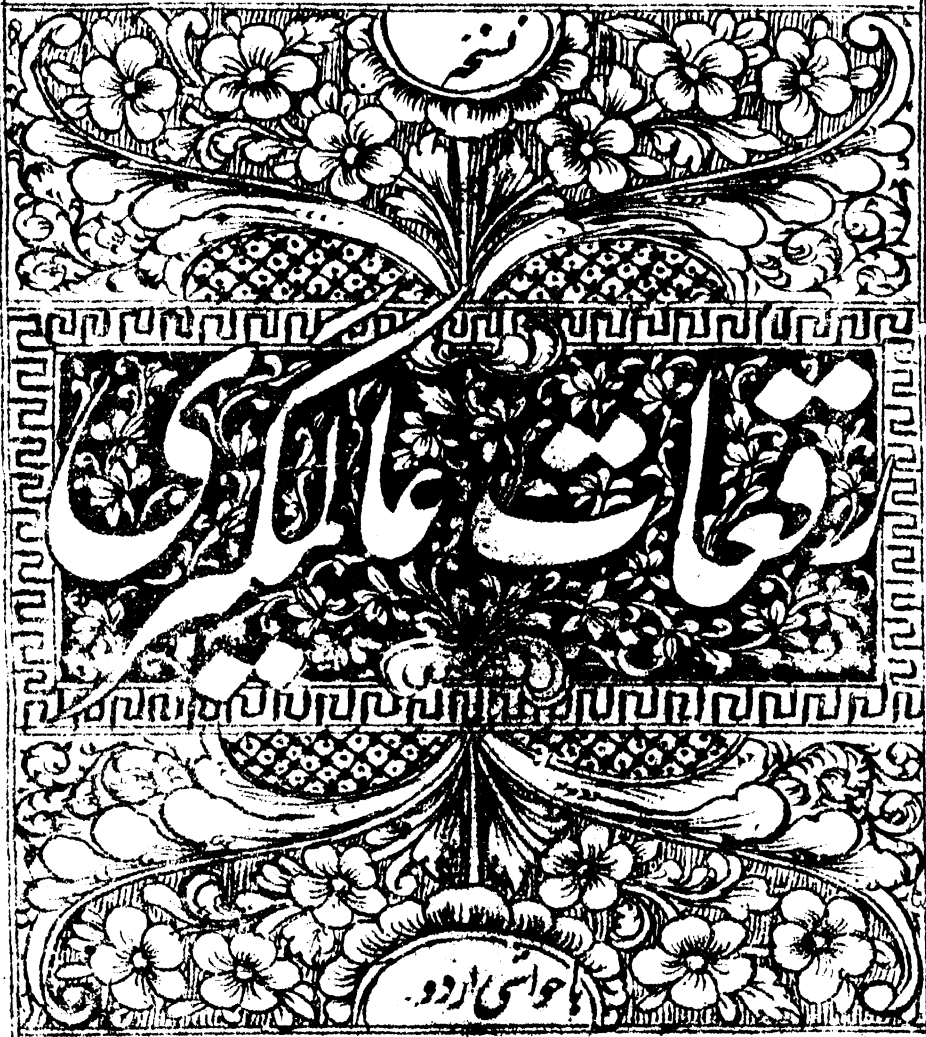


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228368

UNIVERSAL
LIBRARY

عوضاً بکرم کا فضل، خلاز ویرانیا
بن بن کین نول ق مین ن



در مطبع می نشانی است مطبع منظمه
ما مشی است مطبع منظمه

که بنده گمان خدا نیندیشد آنچه بنظر می آید طرفه ننگه گانه برپا شد نیست از دست طلب القلوب تو بنیت
 حفاظت خلق است که در آنجای خالق اندر چراغ راه ساکنان طریق است مملکتی کنایه بنام
 با شاهزاده محمد عظیم شاه بهادر قهرمه ۸ - فرزند عالیجاه است که این مرتبه برای ما فرستاده اند
 از سواری آن نعلی خوشیم و یاد از نخل ابریه ای پدر پسر زان فرزند جوان نجات میدهند از کمال تخطط
 بنحو شترام و سوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق بهر چیز مهارت تمام دارند بر آبروی از
 آید آن خاصه که در شتر آن بقدر زنگ نسل مساله آخته سگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسد قهرمه ۹ - فرزند
 عالیجاه است که در شتر آن فرزند بذات الله پدر پسر شکار آمد بر آبرو نام است که نام شده عالمود و چون آن فرزند
 بدو شتر طبع دارند و او از کالیف پدر پسر حرامی شوند بهر حال سدر بر سر و سنا بلاس نامیده شد
 رفته ۱۰ - فرزند عالیجاه مژه کچوی بر مانی شاد زستان بیاد می آید الحق که قبولی سلام خان بان
 پسر پسر هم که سیامان پانی نر از شما بگیرم شفقت پدری قضایا کند اگر از شاگردان کسی مهارت
 این فن داشته باشد طلبیده آید الا شتار و زیکه بیاید و بخورد و بخورد و نیت خوشا و قوی فرزند
 و در نگاری با که یاری بر خورد از وصل یاری نیست هر س از سرم یک سر موزنت به سیاهی موزنت
 از موزنت به رفته ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمر شده که فرزند زاده بهما در خوب بر آمد و کار در دستش ترقی
 روز به اردو حالا از تربیت عالیجاه غافل نباید بود و صوبه مالوه و صورت قبال استنبی تنبیه جانان
 بنام فرزند زاده بهما در بحال خواهد ماند فرمان صداد شد که از راجه جوان عمده راجه شرن شکم کچه او همه همه خود
 دارد و تو بچانه غمزه اسباب حرم مطلوبین هم از قلعه در آید بگیرد و والد بزرگوار آنزوی به او
 راه است به سلام آباد عرف تهر ابرست قهرمه ۱۲ - فرزند سعادت تو ام عالیجاه بن علی حضرت میفرمودند
 که سکارا بیکاران است انسان اگر با مورقی بتواند پرودا ست سنگی کارهای نیا چه است که الله نیا فرزند الله
 واقع شده خود بدولت نفس نفیس چهار گهمی آخر شب از خوابگاه برآمده با کتار توفیق

که بنده گمان خدا نیندیشد آنچه بنظر می آید طرفه ننگه گانه برپا شد نیست از دست طلب القلوب تو بنیت
 حفاظت خلق است که در آنجای خالق اندر چراغ راه ساکنان طریق است مملکتی کنایه بنام
 با شاهزاده محمد عظیم شاه بهادر قهرمه ۸ - فرزند عالیجاه است که این مرتبه برای ما فرستاده اند
 از سواری آن نعلی خوشیم و یاد از نخل ابریه ای پدر پسر زان فرزند جوان نجات میدهند از کمال تخطط
 بنحو شترام و سوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق بهر چیز مهارت تمام دارند بر آبروی از
 آید آن خاصه که در شتر آن بقدر زنگ نسل مساله آخته سگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسد قهرمه ۹ - فرزند
 عالیجاه است که در شتر آن فرزند بذات الله پدر پسر شکار آمد بر آبرو نام است که نام شده عالمود و چون آن فرزند
 بدو شتر طبع دارند و او از کالیف پدر پسر حرامی شوند بهر حال سدر بر سر و سنا بلاس نامیده شد
 رفته ۱۰ - فرزند عالیجاه مژه کچوی بر مانی شاد زستان بیاد می آید الحق که قبولی سلام خان بان
 پسر پسر هم که سیامان پانی نر از شما بگیرم شفقت پدری قضایا کند اگر از شاگردان کسی مهارت
 این فن داشته باشد طلبیده آید الا شتار و زیکه بیاید و بخورد و بخورد و نیت خوشا و قوی فرزند
 و در نگاری با که یاری بر خورد از وصل یاری نیست هر س از سرم یک سر موزنت به سیاهی موزنت
 از موزنت به رفته ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمر شده که فرزند زاده بهما در خوب بر آمد و کار در دستش ترقی
 روز به اردو حالا از تربیت عالیجاه غافل نباید بود و صوبه مالوه و صورت قبال استنبی تنبیه جانان
 بنام فرزند زاده بهما در بحال خواهد ماند فرمان صداد شد که از راجه جوان عمده راجه شرن شکم کچه او همه همه خود
 دارد و تو بچانه غمزه اسباب حرم مطلوبین هم از قلعه در آید بگیرد و والد بزرگوار آنزوی به او
 راه است به سلام آباد عرف تهر ابرست قهرمه ۱۲ - فرزند سعادت تو ام عالیجاه بن علی حضرت میفرمودند
 که سکارا بیکاران است انسان اگر با مورقی بتواند پرودا ست سنگی کارهای نیا چه است که الله نیا فرزند الله
 واقع شده خود بدولت نفس نفیس چهار گهمی آخر شب از خوابگاه برآمده با کتار توفیق

وضو کرده با او دو مخالف می خوانند پیش از صبح صادق بعد با نوبت صلوات با جماعت فضیلت نماز
صبح او کرده بجهر و کدوشن تشریف می آوردند و در شنیدن را به سعادت دیدار فیض آثار او اخته بعد بر آمد
چهار گهر می زدند و آن عام نمیرمودند در آن مجلس ^{طالبه بزرگواران} صبح ^{تتم شد} مجرب یافته دیوان علی
در پیشوی تجویز اهل خرابات و حقائق حسن تدوات و جانفتانی ناطمان و فوجداران و ایدمان
مکرور میان صوبجات بعض رسائیده در آن میسر کبرام با نوح مرام پر خسته دگر می گیران می نمودند
و بعد ملا خطه تعداد سپان فیلان خاصه کیناس و دگر می وزیر بر آمده از دیوان عام بدیوان خاص
رونق می بخشیدند در آن مقام بخشیان عظام احوال نو سر فراران منصب محروض نموده حکم عرض مکرر
و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقایع و سوانج صهر به عرض کرده فراتر بر مقدمه صدور احکام
و فرامین احکم ناطق میگرفتند تا قریب و پهرین معاملات پیش می بود و این بعد بر خست طعام خاص
که تا کید از وجه جلال مرتب می شد متوجه شده برای تعویت تن قوت عبادت و داد گستره بقدر
سند متقن نوشجان فرموده خبر کل و شرف بلطف خواران در رتبه داران کاکشری از آن علما و فضلا و طلبه
علم و مساکین و غریبا و یتیمان یکسان بیماران بودند و بسیاری از آنان در نظر کیمیا اثر و شناس
میدانستند استقبالی نموده در خوابگاه خاص شریف برده ساعتی بادل بیدار قیام کرده بعد انقضای
دو پاس چهار گهر می زدند و از خوابگاه بر آمده وضو کرده نمازخانه تلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس
ادانما ظهر آورد بر لب و تسبیح در دست در اسب برج آمده می نشستند دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعض
معرض طلب عالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها دستخط نمودند و بسیاری چهار گهر می زدند و از آن دیوان عام نمیرمودند
در وقت بخش دیوان ^{پیشی سیدمین} فراران منصب طلباران جاگیر را از نظر آنو میگذاشتند و آنحضرت بعورت تمام
تفیش احوال سب و نسب جوهراتی و کار دانی هر کدام فرموده برای مخصوص منصب و جاگیر حکم فرمودند
و بعد از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوت تکده خاص شریف می بردند در آنجا مهران شیرین با

له اورامده
دعا جوهر روزی یک دفعه
من احوالک بهین ۱۱ علی فضلان
شیرین بود و در وقت
ضمیمه را در وقت که
صبح یعنی بزرگ و
نور افشانی در
نه در آن مکان همان
پس از آنکه تمام
نوعی یعنی رخصت
مجلس جوهر اسلام
مستحل در آن
دگر کسی که از آن
بجای نام و در آن
نبا و در آنست
عاشق و جانان
نخاک الملک سدر
جانبین باقی
سریق فقهی
لم بود الملک
بجای آن برون

مخطوط شده پوسه پریشانی خان سرور دادند و آخر در چند تهمان محمودی زر دوزی یک رنگ بنجان
 مذکور رحمت فرمودند خواستم که تنها متبلذذناشم بآن فرزند و بلند هم نوشتم توفیق عمل همگان رفیق باد
 رقعہ ۲ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظہ اللہ تعالی و سلم طاهر اسپر ناظر دیوانہ آن فرزند عالیجاہ
 در نقار خانہ قمار میبازد حیث صاحب دعوی جهانانی این غم غفلت و سیانی هر کار با راجع
 کہ خبر غیر سانند یا فرودشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تمدید کنند رقعہ ۳ - فرزند عالیجاہ
 طاهر ایشان یکماہ طرف دریای تل رسید گلنگ بسپردند اگر چه شکایت که ہم تماشا و ہم لذت
 غذا میدهند اما صورت فراغ از سر انجام متعلقه کہ بمنزکہ فراغش توان گفت خوشنما خوشنما
 است خصوصاً ادای حقوق ریاست کہ شرفا و عرفا واجب مدہ و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره
 تواریخ مشتملہ و غیرہ کتب میر یافته میشود بر سبب کار با مقدم باید دست شمار از شیت امور یک
 اگر اطمینانی حاصل شدہ باشد بتعمیر و تنظیم معاملات متعلقه خان جهان عاقل خان شجاع خان و محمد
 پیرانی پر از نذر شمار از ذوق صید کنی و مار شوق قلاع شکنی و خرس بچکان اگر رفتی بیہمت معاش کجا
 و محاد کو بیعت ہر کے نام برای دیگران نام خود یا فتم کہ در جهان عمر بہ بطالت میگذرد کاری از دست
 نمی آید مرد اندر ار چه جواب باید دادی ع کرمایہ بخشای جلال + رقعہ ۴ - فرزند عالیجاہ اگر چه نذر جوان
 مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر مشتاق سپر جوان است ع سیا و ز دل کو ہما غم در ار + رقعہ ۵ - فرزند عالیجاہ
 محمد نوز سو د اگر تصدیت بنا در اصلا نسبت ندارد یعنی چنان می نماید کہ دزد و لاپاسان کردن با کمال
 فہم و دکا و طبع ساچنین تجویز نیا آیند و عمل نیاید رقعہ ۶ - فرزند عالیجاہ تصدیت و ہذا از صفات صور
 جرات مولد ان عاصی معاصیست رعایت سکنت آنجا و جبب اندر بیخنی را کہ از مدت نو جد را رنجاست
 مستمال و جمال دارند و حرف مر فیان غرض کہ فی ظلو ہم مرض فراد ہم اللہ رضا در شان آنهاست
 در حق ادشنونند فر و عنایت بر ضعیفان گوشہ پوشی دیگر در و ہما ہر کو چاک خود لطف

لے قمار میبازد
 یعنی قمار میبازد
 کما کہ بضم اول فتح نالی یکمینہ
 نیلے رنگ لسی گردن کا کہ کس
 سر اسکا چکا کرند و لطفہ بنیاد
 اسکا ہم کہ چیکے ہون کو تالی اور
 لول بن زیبائش کما لے لے لے لے
 ملکہ تا شامی خبری لول غلط
 دیکھا ہے و انص مہج ہر فیضی
 و فیصد و کما لے لے لے لے
 یعنی بتعمیر و تنظیم معاملات متعلقه خان جهان عاقل خان شجاع خان و محمد پیرانی پر از نذر شمار از ذوق صید کنی و مار شوق قلاع شکنی و خرس بچکان اگر رفتی بیہمت معاش کجا و محاد کو بیعت ہر کے نام برای دیگران نام خود یا فتم کہ در جهان عمر بہ بطالت میگذرد کاری از دست نمی آید مرد اندر ار چه جواب باید دادی ع کرمایہ بخشای جلال + رقعہ ۴ - فرزند عالیجاہ اگر چه نذر جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر مشتاق سپر جوان است ع سیا و ز دل کو ہما غم در ار + رقعہ ۵ - فرزند عالیجاہ محمد نوز سو د اگر تصدیت بنا در اصلا نسبت ندارد یعنی چنان می نماید کہ دزد و لاپاسان کردن با کمال فہم و دکا و طبع ساچنین تجویز نیا آیند و عمل نیاید رقعہ ۶ - فرزند عالیجاہ تصدیت و ہذا از صفات صور جرات مولد ان عاصی معاصیست رعایت سکنت آنجا و جبب اندر بیخنی را کہ از مدت نو جد را رنجاست مستمال و جمال دارند و حرف مر فیان غرض کہ فی ظلو ہم مرض فراد ہم اللہ رضا در شان آنهاست در حق ادشنونند فر و عنایت بر ضعیفان گوشہ پوشی دیگر در و ہما ہر کو چاک خود لطف

دیگر است شاهان را + رقعہ ۳۲ - فرزند عالیجا محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجا که در فرقه
ضالہ غنیہ کہ فرقتہ میگویند کہ از قبیلہ محمد خان دیوان دکن دیوان بخشی تن ایشان بوده بی شہر
آن قدیم کہ مقربان جدید در نظر شما نوشتند دید آن فرقتہ گذشتہ را بطلبند و پیش ما بفرستند
کالامی بدریش خاوند و الابنوسیند کہ بعد اطلاع اخوش متوان طلبید رقعہ ۳۳ - عالیجا هنوز
استخوان شجاعت خان محمد بیگ نوشیدہ و حقوق خدمت او محو نگردیدہ در شہ او ہمین دو دوا داد
و یک متنی اند بانکہ تقصیر صدق و بطلان آن العلم عند اللہ حر از زمان اندازند و بنام ہندواز
تغییر مسلمان عرضی غیر مرضی نمایند رقعہ ۳۴ - فرزند عالیجا ہندسور عمدہ ترین مجال صوبہ مالوہ
و جاگیر ایشان مرحمت شدہ سابق سربلند خان و حسن علی خان کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار رنجنا
بودہ اند آن نورالابصار عامل کارگاہ امامت ہندگا شجاعت پناہ نجا بفرستند و زمی بحضور اعلی حضرت
نکورشہ کہ رونق خانہ و فرایش مال و آبادی محالات جاگیر سعادت خان عبدالنسی دیوان خان و حضور کردہ
خوش و صحر و بجان دل در امور سرکار و اکت وقتی کنایہ با خان نکور فرمودند کہ شنیدہ ایم کہ شما
سنگ پاس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد کہ فلانی را بصورت انسانی و صفت زر افشانی دارم
آنحضرت الحمد للہ خوانندہ بزبان درفشان آوردند کہ باین صفت خود شمار ہم موصوف میداریم
اور ایشان از زانی دشتیم آدم ہوشیارا مانت در خدا ترس آبادان کاکیا بیعت انچه پرستیم کم
دیدیم بسیارست نیست نیست جز آدم درین عالم کہ بسیار نیست ہذا خان نکور آرد انجا آرد رقعہ ۳۵
فرزند عالیجا مشغل و عمل عامل مجال جاگیر آن عالیجاہ از فرد سہ سوار پنج نگار ظاہر میگردد و غفلت
از روز جزا چہ داد و داد از دست غفلت داد و در رقعہ ۳۶ فرزند عالیجاہ ما شمار اخوش تجویز
و خوش تمیز دیدیم ہر میداریم سخ چشم بدن خوب خدا حافظ محمد بیگ خان انقیر کون شیر اندازان
فوجداری صورت داون عجیب و غریب شخصیت و شور آدمی ہمت ظهور داد و سخ سیامی آدم آئینہ حال طہنت

کالامی معنی اسباب جالبات حسن فرقی کا
کالا با بر این قدر قادی و غیرہ ایک فصل در
در بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون
کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون کالیون

۱۱

نہات ۱۲

اینجا پنجاه ریان سپاهی بنش قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمان سید میرا در کدران
صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوج جداری سرکار بزرگه مع محال است
آن بجای گیر ایشان ححمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لائق دانند بر گمازند اما آن آتش
و بهادری شروانی اگر دوری از آن رخ را ابصار اختیار کنند نظامی متحمل این کار توانم بشنایان
و در قیصن حالی جزو نظم معاملات ملکی مالی است ضامح کاران مطلب جو موجود و خوش کرداران است
منصف و حضرت عرش نشانی که نوکران خوب داشته اند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات
مشکاتره می فرمودند اما در عصر اعلی حضرت بنده با تمام مدارجان سپار و عاقلان آبادان
و دفتر داران بسیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و تنق
معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهری فرمودند و در این که اعلی حضرت مراد بخش
بهجت متخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مخصص فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بدست کس
از اهل کار و بیکار بهر سیدند حالا یک کس بی ای دیوانی بنگاه که بجایه رستی کار دانی آراسته باشد
میخواهم یافته میشود از زانیانی آدم کار آه آه رفته به ۳۰ - فرزند عالیجا ایشان که نیت خیر دارند
با وصف این از عمل ظلم و مکافات نمودن آن فرقه ضاله حرا غافل می باشند در بار حاجی پور
و مین پور و دیگر تهاجات فوج جداری که هر فردار دیگر و جو ر خطیر میشود و از پلیر گنج قریب لشکر
کو بیان آه میزنند و سکنت شهر و مسافران غریب ابسته میسرنند اما ان التدیگ دروغه تو نجانه
و دیوانخانه را فوج در نواح کرده اند و او تهاجات بخویشان خان و مردار خواهر و مقلوبان بجا
او پیش آن فرزند نمی توانند سر فریاد از حقیقت صدقیت وقت چون سیف میگردد و طعن انبانی
و خوف ایزد جل علا از خاطر میرد و فوج جداری به یکی از گجراتیان مثل صفدر خان فغانی و سپران
بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیک نام بوده اند با سکان شهر ماست دارند
شمن کی است ۱۲

لله
نشر فتوح از کس
عادت از طبیعت او
او در وقت از غایت
مضایقه که منافی
بیان من مضایقه
بر کما حاجت من
که عرش نشانی
عقلان این
عنه تعلق
بنی کسی
صفحه حکایه
جو اهل
حیف غلام
عاده
تفاهر
عاطف
ادیب
عنه
این
بنای
نوک
نله

و اشکان میگویم که در دار الحرام بر فایت غفلت از احوال اعمال ما خود خواهیم شد و افسوس نگار
 و هر کارهای معتبر و محتاط در مجال بگذرانند در زمهره اعمال حکام بنحو اندر و بر وقت بمانی پردازند فرد
 چو پیش گنهم روز حشر خواهد شد به تسکات گناهان خلق پاره کنند رقعہ ۳۸ - فرزند عالیجاہ
 قاضی عبدالنور حضرت حق پیوسته را و خلق اللہ را درین خدمت خوشنود داشته از احوال
 پیشترش اطلاع ندارد ایم عبدالعزیز خان سپهسالار او چندی قاضی رسکاب ایشان بود جوهر
 و بیغرضی صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از قضایست که بنده با کسی اصل نشانه بقول تصدیق
 قاضی سیر قلیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و ابطال بتوفیق حضرت
 چنانکه باید موفق بود آدم خوب انادر کامله دوم رقعہ ۳۹ - فرزند عالیجاہ مادر و غم عرض مکرر
 محتاط شنیده ام اینجاسیادش خان شاه میر با صفت منصب پیشد جاگیر سیر صالح غمض است
 و مقصدی این کار را دینت شرط اسد الدین سپهسالار خان که پیش ایشان است اگر این جوهر ضمیمه شود
 داشته باشد بنویسند که بحضور طلبید شود و بخجستی با مور گرد این دل خسته از خود رفته بغرض پوسته خوبا
 انسانیت و آن حکم عقا دارد از حکمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهری است
 از خلقت جلی و مصطفی است تا بان نظر غرور و توجه طین آقا که کوکب کبریا هم محتاج و در مانده نماند جوهری
 در همه حال روشن و مجالی باشد و رنگ احتیاج پرده صفایش نگر در رقعہ ۴۰ - فرزند عالیجاہ شقیاء از
 چهار کونده تا قادری آباد بتواتر راه میزند و مسافران کمتر از سلامت طی میکنند احتمال غالب که
 بیخبری نخواهد بود و العاقل کفیه الاشارة بشمار اخبار دور و نزدیک و در میرسد از احوال پدر و جزا
 چرا علم ندارد فکر مال فی الحالی باید کرد و کوکب خوب انوارش امتیاز بخشیدن و بدر اکیف عمل
 رسانیدن بدل ستالده نما فرقة الآخرة انتظا جواب ابی ایم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست
 جواب قیمت که باره تمسک ان جزو اول مظلومان عامی خیری اثر ندارد رقعہ ۴۱ - فرزند عالیجاہ جاناغیرا

ملاحظه
 ملاحظه استیلاست لغتیه کما
 معنی بنویسند می گوییم که در دار الحرام بر فایت غفلت از احوال اعمال ما خود خواهیم شد و افسوس نگار
 ملاحظه اعمال کام که از دست قاضی است
 ملاحظه در اخبار نویسان که حالات حکام را در میان
 ملاحظه بیغرضی صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از قضایست که بنده با کسی اصل نشانه بقول تصدیق
 ملاحظه قاضی سیر قلیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و ابطال بتوفیق حضرت
 ملاحظه چنانکه باید موفق بود آدم خوب انادر کامله دوم رقعہ ۳۹ - فرزند عالیجاہ مادر و غم عرض مکرر
 ملاحظه محتاط شنیده ام اینجاسیادش خان شاه میر با صفت منصب پیشد جاگیر سیر صالح غمض است
 ملاحظه و مقصدی این کار را دینت شرط اسد الدین سپهسالار خان که پیش ایشان است اگر این جوهر ضمیمه شود
 ملاحظه داشته باشد بنویسند که بحضور طلبید شود و بخجستی با مور گرد این دل خسته از خود رفته بغرض پوسته خوبا
 ملاحظه انسانیت و آن حکم عقا دارد از حکمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهری است
 ملاحظه از خلقت جلی و مصطفی است تا بان نظر غرور و توجه طین آقا که کوکب کبریا هم محتاج و در مانده نماند جوهری
 ملاحظه در همه حال روشن و مجالی باشد و رنگ احتیاج پرده صفایش نگر در رقعہ ۴۰ - فرزند عالیجاہ شقیاء از
 ملاحظه چهار کونده تا قادری آباد بتواتر راه میزند و مسافران کمتر از سلامت طی میکنند احتمال غالب که
 ملاحظه بیخبری نخواهد بود و العاقل کفیه الاشارة بشمار اخبار دور و نزدیک و در میرسد از احوال پدر و جزا
 ملاحظه چرا علم ندارد فکر مال فی الحالی باید کرد و کوکب خوب انوارش امتیاز بخشیدن و بدر اکیف عمل
 ملاحظه رسانیدن بدل ستالده نما فرقة الآخرة انتظا جواب ابی ایم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست
 ملاحظه جواب قیمت که باره تمسک ان جزو اول مظلومان عامی خیری اثر ندارد رقعہ ۴۱ - فرزند عالیجاہ جاناغیرا

۴۱

نفاق با مردم کار ضائع کاری است رتقه ۴۹ - فرزند عالیجاه وزی اعلی حضرت متسلم به غسل خانه
 تشرف آوردند سعد الله خان علی مردان خان موجب مال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت
 فرمودند که چند کس از ناظران ملک مال طعمه اجل شده اند مردم دیگر با فرو شوکو به فعل نظر می آیند که زود
 متحمل چنان امور خفیه تر باشند باندیشه اینک میباید انتظام ابر شود و خاطر متر دست قلیج خان عرض کرد
 که در وقت مهمات خلافت از آن بنیاد مختصر مهمیت شخص قدسی است بفعل پنج کس از نوکران خانه نلام
 چنان تربیت شده اند که منصب الای بادشاهی و خدمات صوبجات در وقت معاملات
 سزاوار اند بجزو استماع این جروت در مراجع اشرف فرحتی پذیرند و حکم شد که آخر روز بلا امرت بیارو
 تا صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه تمشکی گردد و چون نیمه بر وقت بخصو
 یه تفر آید بعد تحصیل دست ملازمت قدس عرض جوهر انسانی و کار دانی داده هر یک عنایات قدر دانی
 خدیو آفاق منصب لائق اوزات و تا بنیان غرض خاص نیست و آنحضرت خان که کور را نیز شمول
 عوطف خاص فرموده بکنه زاری ذات دو صد سوار اضافه داده فرمودند عرض ای وقت تو خوش
 که وقت ما خوش گردی + خان موصوف و جنب شکرانه پذیرانی عرض خود و فضیلات خداوند
 یک نیز از رتبه بایل استحقاق بخش کرد رتقه ۴۹ - فرزند عالیجاه کامیایان بیخاکش تمام شده است
 بدیت هر که تیغ ستم کشد بیرون + فلکش هم بدان بریزد خون + اگر چه برای نسق آنچه کردید کردید آیات
 اگر استعجال مار و اجازت نمیداشتند خوب بود و هم مذاق قصاص الله اگر چه از آئین عدالت است لیکن
 دل آزاری موجب ناخشنودی حضرت باری است از اینجاست که گفته اند رخ در عفو نماند است که
 در انتقام نیست + رتقه ۵۰ - فرزند عالیجاه سعادت تو ام محمد غلام حفظه الله و سلام شما حالت اسپان
 سوار می تابدید از جهانگیر بادشاه چنین آخته بگویی سیاست خرید می نمودند خطای صفت تکایان
 باین بجهت خیل پیمایش رخ بر عکس نهند نام رنگی کا فور منزل اعلی حضرت است که اوم می سو فرمایند کا
 سیاه هر که سفید کرد

نفاق فاضل بنیاد
 رکھا اور دل میں
 سکھو اور دل کے
 نام کے کسے اور
 ہونے والا اور
 اور وقت اور
 بنیاد اول سے
 وقت کی بیخ
 سزا اور
 خوش بنیاد
 اور دولت
 تا بنیان
 درین پوز
 چادری
 اور با
 قصاص
 کہ در
 معنی
 بگویند
 م

دیوان اعلیٰ امتحان جو ہرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بہادر در کفارہ این ہمہ حسن
 توفیق خدیو قادر دان دہ ہزار روپیہ فقرا و صلحا وغیرہ تقسیم نمود رقعہ ۵۳ - فرزند عالیجاہ روز
 پہاڑ اعلیٰ دیوان سرکار برابر نامہ ہرمان فردی از نظر اعلیٰ حضرت گذرانید کہ وہ ملک و پدیا بہ طلب تفاق
 ایام ما بین از سرکار و الاطاعت بہ بخواہ آن فرمان شود انحضرت فرد حوالہ سعید اللہ خان فرمود
 کہ از روی سسرتمہ و دفتر دیوانی تحقیق نمودہ بعض ساند خان مذکور فی الفور التماس نمود کہ این
 زربہ از خزائنہ بخواہ نمی شود ثانی الحال در مطالبہ و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد در ادراک
 بعد برخواست در بار با دیوان اعلیٰ اکلما تندر گفت چون از روی فرد مرسلہ مشرف غلخانہ
 بمسماح علیا رسید ہمان وقت شرفہ برابر نامہ ہرمان نوشتند و این فرد ہم بقلم آوردند فرد
 با صاف دل مجاہدہ با خویش شنیدست بہر کس کشد بر آن نہ خنجر خود کشد در یافت صدق
 و بطلان خاصہ انہای ملوکست پہاڑ اعلیٰ کفایت خانہ شہادہ سعید اللہ خان جمیانت علیا می خواہد
 برگاہ این فرد از دفتر شہادت شدہ بود بستی تحقیق نمود کہ خواہ آن از سعید اللہ خان مکلن الحصول
 یا نہ بلول ساختن بندہای بادشاہی خصوص سعید اللہ خان بسیار بہت و بہت آوردن مل این
 مردم خوب مصالح کار آن حسب شعور و واسطہ افزایش مال و خوش نامی حسب معاملہ اند آخر روز
 چند تھان محمودی رودزی بیک رنگ سہ ہزار دینار نقد بہ سعید اللہ خان انعام فرمودند رقعہ ۵۴ فرزند
 عالیجاہ این نقل بابی شخصی معتبر گوش رسیدہ بود در شرفہ تحریر کشیدہ شد کہ بگوش آن فرزند
 بہ رسید روزی اعلیٰ حضرت علی مردان خان سعید اللہ خان اور خدمت خاصہ اختصاص کشیدہ
 ریان گوہر نشان فرمودند کہ رفق و متق ملک مال منحصر در فہم و انصاف ست نمودہ بآئندہ اگر بادشاہ
 بی جوہر بر تہہ خلافت فایز آید و وزیر او امر ایلی حسن تدبیرا بر سر کار آورد ختم کالی در نظم و منسق
 بلا در و دید پرتانی رعایا و بی سامانی برابا و شیقہ کم صلی ویرانی شود شہادتہ اللہ با فقر او صلحا محبت در

کفارہ این ہمہ حسن
 فرزند عالیجاہ روز
 ایام ما بین از سرکار
 کہ از روی سسرتمہ و دفتر
 زربہ از خزائنہ بخواہ
 بعد برخواست در بار با دیوان
 بمسماح علیا رسید ہمان وقت
 با صاف دل مجاہدہ با خویش
 و بطلان خاصہ انہای ملوکست
 برگاہ این فرد از دفتر
 یا نہ بلول ساختن بندہای
 مردم خوب مصالح کار آن
 چند تھان محمودی رودزی
 عالیجاہ این نقل بابی
 بہ رسید روزی اعلیٰ حضرت
 ریان گوہر نشان فرمودند
 بی جوہر بر تہہ خلافت
 بلا در و دید پرتانی رعایا

بعد نماز پنجگانه برای مادعا بخوسته باشد که رونق سلطنت نه کا بدو بچکد ام بد بزبان نیارود
 ما هر که از پسران ما فرمان فرما شود بتوفیقات خیر موفیق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راهی یا
 که همین بود خلافت اگر چه اسبابش از شکست و سامان محل و صورت همه در و لیکن عد و نیکو ان
 و دوست بدان واقع شد مع بابدان نیک بدنه بیکان است شجاع و دلیر است چندی ندارد و خوش
 معمول ای کیفیت با کل و شرب ساخته درم انجست مگر فلانی این عاجز فانی ذی عزم و مال اندیش
 بنظری آید غلب که تحمل از خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مطرح مولوی بر خواند مع
 مرد آخین مبارک بند است آنحضرت فرمودند مع آدوست که خواند و میباشند یک باشد و مع
 فرزند و لیکن من میگویند علی مردان خان و ابو سعید مرزا و قلیچ خان روز چوکی سپاهیان را اول
 تو اضع قهوه میکردند وقت حاجری و منگام طعام طعام وقت نخست خوش بود و پان میدادند
 و هر دم خانه آن جماعت طعام قسام میفرستادند میگفتند که نسوان و طفلان اینها را تمام خوری این
 فرقه و کم همی ملهن میکنند و دست نخوردند شخصی در زمان سلف پس رنگی شکایت زمانه آغاز کرد
 فرمود که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بقیاس است که انسان از خوف زمان نه غم مال و جان است
 نه اندیشه مستی دین ایمان در زمان تقبل نیات انسانی دنیا مبدل خواهد گشت جورهای شدید
 خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت تا طمان و محافظان بلا و بر با اخبار نگاری خواهند کرد
 خلیفه عصر شیم از او خواهدان خواهد پوشید میران به صلحت همه بگردی وقت سنگران خوانند که کشید
 حق زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند انداخته و ستران بود ازت اختصاص
 خواهند یافت مردم ذوی القدر از بسج دلی و بقدری تدابیر سلطان کار نخواهند چردا مستحقان
 با وجود گوشه نشینی این نخواهند بود بی شعوران ناکر و کاران که فرمائی خواهند نمود و پسران پدران
 خواهند بخانید و پدران بی شفقتی خواهند گردید زمان صالح از فرس نبی مهری شوهران علاج خواهند نماید

نماز پنجگانه
 نماز ۱۲
 اندیشه بخاطر
 جماعت
 صحت
 معمول
 بنظری
 مرد آخین
 فرزند
 تو اضع
 و هر دم
 فرقه
 فرمود
 نه اندیشه
 خواهد
 خلیفه
 حق
 خواهند
 با وجود
 خواهند

تاریخ

باران بر وقت نوحه ابد بارید حکام غلات را بر غرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشتانید هانک
 آن تعلیم کار فرمایان ویران خواهد گردید و فوجش در مسکن خویشین ملائمه ساکن خواهند بود
 و مردان پوشیدن لباس زنان غریب خواهند نمود ^{جمع خانان} رقعۀ ۵ - فرزند عالیجا ^{مجلس} فاضل خان سردای
 شما در گذشت دل بد برد آمد پسر پسران او بر راه کار خوش اعمال بود ^{خطاب} عمده حساب سیدت
 و خانه این بلعمر و سامان از سیر سامانی خود روشن می ساخت و در خوش سیرتی وزیر خان حاج محمد
 هم شبهه نباید کرد سید محمد خان میزبازیم اگر چه بدستند اما مقصدی سخت گیرند به چون
 منتسبان شما اکثر ملازم می شوند حالا قابل خان ^{سازان} می خواهم از شما بگیرم شما برای این کار محمد حسن را
 نگاهدارید اینها قوط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان ^{بجمع نعل} سرانجام خواهد کرد گوشت غل
 بسیار در حق حافظ مریم پیشیر است پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرب خویشاوندان
 سخت بگیرد و اگر بر فرو قریح نصیاح میکنم که رگنهان محمد الله خانی خدمات مالی برادران خود نمیداد
 و میگفت که خانه بر انداز مقصدیان همین ملا و اند خدای تعالی رفیق بر ایدایت کند یا گردن بشکند
 رقعۀ ۵ - فرزند عالیجا ^{شوم بدو یعنی شهرت} انبذ الله پسندید الله پدر پسر خوشگوار آمد خدمت دولت پسر جوان زیاده
 ع هر چه از دست میرسد نیکوست + رقعۀ ۵۸ - فرزند عالیجا جان پدر و حاصل زندگانی بد صورت
 گجرات مثل بنگال و کن و کابل نیست که بنا بر بعد سافت سر حد ملک تجویز ناظمان خواهه خواه
 منظور شود بروی ما من بعد عمل نمایند آن وقت که آنهم قریب است بوعده و عید کا رشمشی باید کرد و
 فوجدار پرگنه دو حد که پسر من است بنا بر عرض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او
 و اگر از ندر رقعۀ ۵ - فرزند عالیجا فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از
 مهتر جو بریل پرسیدند که ام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور بابل حاجت
 رساندن من می خواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میگردم باشم فرمودم که نعمت است

بسیار خوش می بودی
 یعنی نماند در خانه
 بیان مراد از کار
 چون که بودی
 عده تا میل خود میداد
 او را عمل تو بود
 او بر پشته دار است
 نشان جمع پنج
 ناسی که میباید
 ایضا از نشان
 یعنی نسبت و یا کسی
 آن متعلق است
 یعنی نسبت و یا کسی
 در ملازم اور
 با صفت بود
 در الله کما
 عهده که نام
 در باب
 در اول

رقعه ۶۱ - فرزند عالیجا به دریا که امر برای الی آرند بر گشته و ادون آن نقصان است لعل است
 اگر چنین مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لکن آن نیکوچین بجل نماید رقعہ ۶۲ - فرزند عالیجا هست کی که این
 فرستاده اند صورت و سیرت خوب اردار سپ و لین هم خوب بر آید یک سیر نام گذاریم که اسم سببی شد رقعہ ۶۳ -
 فرزند عالیجا موسوی خان از بوز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عمد یک کار هم خوب بر آید غنیمت
 صورتش بدست سیرش نماندیم مع که خست نفس نگردد بسا لعل معلوم بکلیه این است هر اخذی
 باید فرموده شخصی معصوم او اشن باید بود که انبای دنیا در ابتدا بتقدیر حسن خدمت فرقیته می نمایند و باز
 اغراض نفسانی را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان غامانی در داخل خان و
 فضائل خان خوب کردند که آنرا خیر از ناصیه آنها دیده می شد امراض بدنی را اطباء علاج توینند کرد
 اما مرضیان غرض مقلب القلوب و اکند رقعہ ۶۴ - فرزند عالیجا سلمه الله تعالی میجویم دیانت خان
 عبدالقادر در ادیان سرکار فرزند زاده بها و کینیم اما هم بی سبی آمد توقع دیانت از و خیر متوقع
 رقعہ ۶۵ - فرزند عالیجا شمایسته دست در طیاری فرمایشات و اید گجرات تربت زمین بند و ستان است
 و اهل کسب بند و اهل حرفه همه بت انجامی باشند با فعل از کار خانه بادشاهی تعلقه انجام آنچه می آید
 در شربت و گران درین ماده جزرسی البته لازم است رقعہ ۶۶ - فرزند عالیجا زوق الخ نر بده فصل
 معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ از روعه نو پناه آفرزند زنده سنتم شیطانی شمس سببی
 شکست دست داده چیره باق خانه طافه را بست آوردنی الواقع ملاش و جانشانی او و غمایش سزوار
 تحسین فرین سنت رعایتی که مناسب باشد نمایند و بجهت هم معروض دارند رقعہ ۶۷ - فرزند عالیجا
 میرجلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهر همیشه زاده بهمت خان حوم است که سیرش می آید سید زاده
 کریم اصبح کجست چر بر آوردند رقعہ ۶۸ - فرزند عالیجا لعل شمشیر خان چرا جدا شدند استغفای آنها
 بی سببی نخواهد بود قدر بارانند که حرف باندر آن از جدیدان توقع کار داشتن معض یعنی ما آفتاب شرف

بکلیه این عمل را
 فرموده است و بعد
 خدمت بلکه سببی
 در این وقت غنیمت
 قبول کردی که
 سبب را خدای تعالی
 معنی اصطلاح
 کفر است یعنی
 از این معنی است
 غرض قصد از دست
 همه آثار چون
 معنی نشان در
 نام کسی که
 چهره با بد خدا
 او را نماند
 که متعلق
 افتخار شرف
 آفتاب و سبب
 بگردد

اعجاز

حسن تدبیر

که بیشتر از همه باشد رفته است - فرزند عالیجاه باجرای بی ادبی و بی اعتدالیهایی بدایت کیش
 پنجابی که برقرار فاضل الانوار شاه بنده لوازگیسو در از خمر خورده رفت و در حمله خود را عرض داد
 مفصل از فرد سواخ نگار معروض بارگاه و الا گشت آن عالیجاه را با بیستی که سرگاه آن با بکار باین
 احوال منکر و آن مقام فتنه بود کسان خود را تشبیه نمود میفرمودند که قشال کرده بیایدند و جویان کرده
 همراه گزیر بردار حضور میفرستادند ظاهر رعایت واقعه نگاری برین نیاید و در این گزیر بردار شهر بر تعین کردیم
 آن معین بسته یار دنا کسان که بروی کار آید چنین کنند ما را در چنین مقدمات روداری هیچ یک
 از فرزندان نیست تا بنایت الله خان دیگران چه رسد فرمان ۱۲ - بجز انور در حالت نزع صادر
 شد سلاطین و علی بن لکیم پیری رسید ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدیم گمان میروم
 خبر از خود ندارم که گستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ما گذاری
 در این پرویی هیچ ازین نماید عمر عزیز رفت قدر و ندر خانه دارم در کوششانی آن در چشم تاریک
 خود نمی بینم حیات پاید نیست و از نفس فتنه نشانی پدیدارند و از استقبال توقع منقوت و بیست
 کرد و هر چه دوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگر چه به بیجا پور رفت اما نزدیکی است و آن عالیجاه
 از آن هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دور تر فرزند زاده محمد عظیم حکم الله العظیم نزدیک
 بسند و ستان سیده لشکریان همه بیست و پادشاهی بیچون مضطرب که از خداوند نهانی گزیده
 در حالت مضطرب است و چون میباب بیقرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاروم
 شمره گناهان همراه میبرم بنیادیم که در چه قوت گرفتار خواهیم شد بهر چند نظر بر الطاف و رحمت امید
 قوی است اما نظر بر اعمال افعال افکار نیکوار و چون از خود گذشتیم دیگری کجا ماند ع هر چه بادا باد کشتی
 در آب نداشتیم صیانت بندگان اگر چه پروردگار خواهد کرد و لیکن نظر بر عالم اطراف هر چه فرزندان هم ضرورت
 که خلق الله و مسلمین با حق گشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیم

در این جمله از زیارت کی
 در ادوات ۱۱ ص ۱۰
 لغت معنی طاعت اولی
 لوست که کلمه معنی در عبادت
 معنی طاعت اولی
 در ادوات ۱۱ ص ۱۰
 معنی طاعت اولی
 با این معنی در ادوات
 معنی طاعت اولی
 در ادوات ۱۱ ص ۱۰
 معنی طاعت اولی
 در ادوات ۱۱ ص ۱۰
 معنی طاعت اولی
 در ادوات ۱۱ ص ۱۰
 معنی طاعت اولی
 در ادوات ۱۱ ص ۱۰

۱۲

اشتیاق باقی ماندیم بجا هر چه ملول است لیکن مالک لها خداست کوه اندیشی مؤنثات جز ناکامی
 مژده ندارد و ادعای ادعای فرمان ^{۱۲} بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کامبخش که در وقت
 آخرین صادر فرمودند فرزند جگر نبردن عالم ختیار بهر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از
 امکان صایانم چون خواست الهی بود بگوش ضاکسی شنیده حالا که از همه بیگانم میروم بر
 بی بضاعتی شما ترجم دارم اما چه فائده عذاب گناه هر چه کردم مژده آن با خود میبرم عجب رت است
 که آدم تنها میروم باین قافله بگرچه از دوازده روز فرقت دشت لیکن تاب نیاورده گذشت
 بهر حال نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
 از خود خبر نمیشد گناه بسیار کردم نمیدانم چه عذاب گرفتار خواهم شد چراست بدگان اگر چه
 رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان فرزندان هم ایست خفت و هتیاط بندما بحسب ظاهر ضرور
 عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم جان دلقول شسته نشود که مسلمانان
 شسته شود و خیال برگردن این ناکاره بماند شمارا و فرزندان شمارا بخدای سپارم و خود رخصت میخواهم
 حالت اضطر است بهادر شاه بجایکه بودست فرزند زاده عظیم الشان نزدیک بند وستان آمد فرزند
 بهادر در نوچی کجرات حیات لهنسای چیزی زرد کار زنده ملول است حال بیگیم دانند و پور و بے
 والدّه شما در بیماری من بوده اراده رفاقت اردخانه زادان مردمان حضور بر چند گندم نمای جو فروش اند
 باید رفت و مدارا دلی پروائی کار گرفت پابان زده رد او از کشید اسلام قهقهه بنام شاهزاده محمد فرزند
 پسر کلان سلطان محمد عظم شاه عالم بهادر فرزند زاده بهادر فتح ملک فزاری شکست او موجب
 مجرائی نمایان ^{۱۳} وین فراوان شد فوجداری لکمی جنگل و دوبرار سوار دو اسپه و سه اسپه
 در جلد وی حسن خیرت اضافه رحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و سپ و فیل
 و جواهر خواهد رسید باید که پیش از پیش بر ملک گیری قلع و محمق مندران آن صوبه پنج وین که
^{۱۴}

دعا بهیچ وجه نیست که در وقت
 بکنوا این بین اندر کتبی بین
 مکه بضاعت بوی کجی ناری
 سراسر از اعلم تر فرستادن
 نذر و زشتی است بختنا اورده
 کزنا ^{۱۵} مکه رافت و مال گران
 سانه کزنا ^{۱۶} مکه رافت و مال گران
 او چو اورده ^{۱۷} مکه رافت و مال گران
 بنواری ^{۱۸} مکه رافت و مال گران
 مکه بسیار ^{۱۹} مکه رافت و مال گران
 سینه ^{۲۰} مکه رافت و مال گران
 نوزی ^{۲۱} مکه رافت و مال گران
 و ^{۲۲} مکه رافت و مال گران
 نظام ^{۲۳} مکه رافت و مال گران
 مین ^{۲۴} مکه رافت و مال گران
 دین ^{۲۵} مکه رافت و مال گران
 م ^{۲۶} مکه رافت و مال گران

جوهر انبامی لکوک است توجیه بر گمازند منتظر حکم در تنبیه سرکشان متوقع ضماضه مثل لکوک ان نشوند که
 ملک از شماست و ما خود آفتاب لب با میم رقه ۵۷ - فرزند زاده بهاد فرزند ان مزاجدان بر آ
 اضافه بخانه داران و واقعه نگاران می نویسد آن فرزند زاده چه را تجویز بیجا مینماید بلکه اگر دانش
 خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقع نگار نماید بیست چون عرض
 آمد هر کس بشاید ششده صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقه ۵۸ - بنام شاهزاده محمد بیدار است
 پسر سلطان محمد عظیم شاه بهادر فرزند زاده بهاد درین از خارج بعضی رسید که هنگام بودن
 فرزند زاده در فتح پور خیره سران بر موضع دوبره که جهت مصافح باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد
 ما خوانند و بیگم درین باب بان بیدار بخت نوشتن ایشان معذرت نامه بدست بیگم نوشتند این بقدره
 چه بجتابان نگاشتن سوال جوانی که میان هم واقع شد بچینی معنی داشتند رقه ۵۹ - فرزند زاده بهاد
 چون شتابان قلعه برتی شاه را که پیشتر گرفته آید گزاینده آید این مکر است و از فرزند عالیجاه
 بنا بر اینک در میساق گرفته نشد اما از اوشی از عالیجاه و بی نادر رقه ۶۰ - فرزند زاده بهاد
 دفعه مراض ظاهری فرزند حضرت سحر دعا اجابت مقرون ترقیب نمایان جمیع فضلاء و علما متفق لفظ اند که
 دم کردن سوره خلاص و سوره فاتحه بر آب آشامیدن کن جلی سیرج الاثر است اگر چه وزن کردن تمام بدن
 خود باطله واقعه دوس و غلات در خون غیره اجناس معمول ولایت اهل اسلام آنجا نیست اما چون
 فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنقریب مبارک را
 وزن کرده هموزن ذات قاسم شریفان خیر است یکروزند اگر آن نور الا بصار هم در سالی دو بار و
 در یک مرتبه بفرستد بار اجناس به آنگاه که در صدر رشود است عنقریب خود را وزن کرد و ایتا میکرده باشند
 برین دفع بلیات و حانی جسمانی خوب مناسب بدست حضرت فقیر و عجز داشته در دوار هم دو دانسته شد
 الله شافی است کافی الله صافی رقه ۶۱ - فرزند زاده خورشید دای غایب است منصب بادشاهی بدون

مملکت
 بنام شاهزاده محمد بیدار است
 پسر سلطان محمد عظیم شاه بهادر
 فرزند زاده بهاد درین از خارج
 بعضی رسید که هنگام بودن
 فرزند زاده در فتح پور خیره
 سران بر موضع دوبره که جهت
 مصافح باغ جهان آرا بیگم
 تعلق دارد ما خوانند و بیگم
 درین باب بان بیدار بخت
 نوشتن ایشان معذرت نامه
 بدست بیگم نوشتند این بقدره
 چه بجتابان نگاشتن سوال
 جوانی که میان هم واقع شد
 بچینی معنی داشتند رقه ۵۹ -
 فرزند زاده بهاد چون شتابان
 قلعه برتی شاه را که پیشتر
 گرفته آید گزاینده آید این
 مکر است و از فرزند عالیجاه
 بنا بر اینک در میساق گرفته
 نشد اما از اوشی از عالیجاه
 و بی نادر رقه ۶۰ - فرزند
 زاده بهاد دفعه مراض
 ظاهری فرزند حضرت سحر دعا
 اجابت مقرون ترقیب نمایان
 جمیع فضلاء و علما متفق
 لفظ اند که دم کردن سوره
 خلاص و سوره فاتحه بر آب
 آشامیدن کن جلی سیرج الاثر
 است اگر چه وزن کردن تمام
 بدن خود باطله واقعه دوس
 و غلات در خون غیره اجناس
 معمول ولایت اهل اسلام آنجا
 نیست اما چون فیض این عمل
 بجمعی کثیر از محتاجان و
 مساکین میرسد اعلی حضرت
 هم در سالی دو مرتبه عنقریب
 مبارک را وزن کرده هموزن
 ذات قاسم شریفان خیر است
 یکروزند اگر آن نور الا بصار
 هم در سالی دو بار و در یک
 مرتبه بفرستد بار اجناس
 به آنگاه که در صدر رشود
 است عنقریب خود را وزن کرد
 و ایتا میکرده باشند برین
 دفع بلیات و حانی جسمانی
 خوب مناسب بدست حضرت
 فقیر و عجز داشته در دوار
 هم دو دانسته شد الله شافی
 است کافی الله صافی رقه ۶۱ -
 فرزند زاده خورشید دای
 غایب است منصب بادشاهی
 بدون

باید

و آئینی مسکینا و خوشترنی فی زمره المساکین آمین آمین رتعه ۴۹ حسب التماس آن فدوی
 که عتیق اللہ خان بجال شده درو شرط بسیار است اول آنکه جمع برگنه هر سال زیاده کند و دوم آنکه
 احدی ظلم نزود و دومی ویران نگردد سوم حد و دوجرداری خود چنان از قطع این طریق خالی و از
 امن پر سازد که مسافرن مترو دین تاجر و بیو پاری بلا و سواس آن بدرفت کنند اگر این چهار شرط
 کند و عمل آوردنی باشد دست بدهد والا لطیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در خطا خود هر گاه امیر بنا
 میکردند عهدنامه چند چیز از دیگر فتنه کی آنکه حاجت بردن نگاه ندارد و مردم بی تکلف احتیاج خود
 با او رفیع توانند و دوم آنکه اوقات خود صرف و کار خدا و خلق خدا دارد و سوم آنکه هر کوب افتتار کند
 چهارم چیزی بر او خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید چنان
 اگر بنا بر کسب یا عارضه نتواند مشورت مومنان از یکد رم تا سه درم بگیرد و زیاده ازین خارج ندارد
 پنجم است صرف وقت بعد از اردو و فصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظر نکند و دیگر هم
 شروط بسیار در کتب شیخ و تواتر شرح مرقوم است ماکه در ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بگوئیم اللهم ابدنا
 الصراط المستقیم و السلام علی اهل التکریم رتعه ۵۰ آن فدوی منعم خان که پیل شاه عالم را که دیوانی
 سرکار ایشان نیز یافته امروز بر اینی هست بیار و از در صواب کبر ابر که با سید اید او ایرانی غول
 بیابانی در بهرات قریب قنبره بقیع شده با اشاره والی اینجا بطرفی میرود و انتظار قضیه تا قضیه میکش
 فرموده آید لطمه زلفت از دم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه پر خطر + ندانم که سنگ است پر قضا
 ترا بشکند پیشتر یا مرا + تدبیرش خیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بباد
 را داشتند در مظان پیمان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفعت این فانی و راضی بودن بصلح و
 تقسیم مکن نیست بطریق و صایا گفته می شود که بسیار نامداران صاحب اعینه که با فرود ختن تارقال
 دولت را بحسرت گذشته و عمر تبلیغی بسر برده جان به بند است داده اند یکی از آن جمله در اثر شکوه بود

سعدی در صورتی که در خطا خود هر گاه امیر بنا
 میکندند عهدنامه چند چیز از دیگر فتنه کی
 آنکه حاجت بردن نگاه ندارد و مردم بی تکلف
 احتیاج خود با او رفیع توانند و دوم آنکه اوقات
 خود صرف و کار خدا و خلق خدا دارد و سوم
 آنکه هر کوب افتتار کند چهارم چیزی بر او
 خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب
 کرده از وجه حلال قوت خود نماید چنان اگر
 بنا بر کسب یا عارضه نتواند مشورت مومنان
 از یکد رم تا سه درم بگیرد و زیاده ازین
 خارج ندارد پنجم است صرف وقت بعد از اردو
 و فصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی
 منظر نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب
 شیخ و تواتر شرح مرقوم است ماکه در
 ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بگوئیم
 اللهم ابدنا الصراط المستقیم و السلام
 علی اهل التکریم رتعه ۵۰ آن فدوی منعم
 خان که پیل شاه عالم را که دیوانی سرکار
 ایشان نیز یافته امروز بر اینی هست بیار
 و از در صواب کبر ابر که با سید اید او
 ایرانی غول بیابانی در بهرات قریب قنبره
 بقیع شده با اشاره والی اینجا بطرفی
 میرود و انتظار قضیه تا قضیه میکش
 فرموده آید لطمه زلفت از دم قول آن
 کاسه گر که میگفت با کاسه پر خطر +
 ندانم که سنگ است پر قضا ترا بشکند
 پیشتر یا مرا + تدبیرش خیر از یک پسر
 خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ
 محمد معز الدین بباد را داشتند در مظان
 پیمان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی
 رفعت این فانی و راضی بودن بصلح و
 تقسیم مکن نیست بطریق و صایا گفته
 می شود که بسیار نامداران صاحب اعینه
 که با فرود ختن تارقال دولت را بحسرت
 گذشته و عمر تبلیغی بسر برده جان به
 بند است داده اند یکی از آن جمله در
 اثر شکوه بود

اگر رضاح اعلیٰ حضرت می شنید چرا روز بدیدید و حق بطرف او هم بود اما عرض آدمی را نمی گذارد
 که می چند با سایش بر آرد اللهم صلح امته محمد و ارحم امته محمد صلی الله علیه و آله فی الازل و الاخره و اسلام
 رتبه ۹۶ - فرد فرستاده امجد خان متضمن اعتدالیهای نو اسماهای امیر الامرا سپهر عظمی است
 پیش آن فدوی فرستاده شد بمحمد یار خان همچون از خرافات فاضل حسب الحکم در باب قید نمودن
 مفیدان دارالخلافت آینه و تفافل نکردن و چندی بی مورد ضروری دنیوی که فی الحقیقت دنیوی است
 برگزار و فرمان بهم میفرستد که چه در کار نیست فرد و چشمی داری و عالمی در نظر است - دیگر چه معلوم
 کتابت باید از نوشته عزیز طایب شد که محمد عظیم کسان خود را در شاهراه بطریق داک چونک نشاند
 چه معنی دارد با آنکه افراد قانع پیش او میسر شد که این قدر به عرض مانرسانید و شاید که
 دماغ یاری نداده باشد اگر در کار با رسائی نیست چرا در مقامات بادشاهی که نمونه معاملات
 درگاه آهی است دمی آید با و بنویسد که این بدت خانگی را که در راه چیده است بردارد و الا بر داشته
 خواهد شد تخم اندر بن من کل فریبنا توب الیه بیستاس کنیم وزیر کازرا این بیست باگانه و دریم
 اگر در ده کس است نگشتری بگیریم که شب برای طلیح خان علمبره شده ساده است اکنون
 چنین بخاطر میسر شد که خطابا چنین طلیح خان است بدار و غم جوایز خانه بگوید که مقرر طلبید تمام
 خطابا و کند و بنجان مذکور رساند رتبه ۹۷ - خطبیکه روح الله خان بان فدوی فرستاده بود
 با طهارت بطالع آورده آموختن تشریف بر طبق نوشته خود بنفرستد و اسب بر عاری بحالی می
 بداند خان کرده بی آنکه کاری از او بخواهد آید پذیرانی چه حسابی اردو لیکن چون خان مذکور
 بر سر کار است عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغير حساب حالا از او کار است بسته بگیرد
 این غایت گرانی کند و کاری که برای او و لیب خود بسته کرده اگر پیش از رسیدن او را و
 این نامه بر این گرفت در بدو دمی آن چندین عایت جا داشت سالانه خود رسیده دلیپ را چه روانه

لله
 اللهم صلح امته محمد و ارحم امته محمد صلی الله علیه و آله فی الازل و الاخره و اسلام
 رتبه ۹۶ - فرد فرستاده امجد خان متضمن اعتدالیهای نو اسماهای امیر الامرا سپهر عظمی است
 پیش آن فدوی فرستاده شد بمحمد یار خان همچون از خرافات فاضل حسب الحکم در باب قید نمودن
 مفیدان دارالخلافت آینه و تفافل نکردن و چندی بی مورد ضروری دنیوی که فی الحقیقت دنیوی است
 برگزار و فرمان بهم میفرستد که چه در کار نیست فرد و چشمی داری و عالمی در نظر است - دیگر چه معلوم
 کتابت باید از نوشته عزیز طایب شد که محمد عظیم کسان خود را در شاهراه بطریق داک چونک نشاند
 چه معنی دارد با آنکه افراد قانع پیش او میسر شد که این قدر به عرض مانرسانید و شاید که
 دماغ یاری نداده باشد اگر در کار با رسائی نیست چرا در مقامات بادشاهی که نمونه معاملات
 درگاه آهی است دمی آید با و بنویسد که این بدت خانگی را که در راه چیده است بردارد و الا بر داشته
 خواهد شد تخم اندر بن من کل فریبنا توب الیه بیستاس کنیم وزیر کازرا این بیست باگانه و دریم
 اگر در ده کس است نگشتری بگیریم که شب برای طلیح خان علمبره شده ساده است اکنون
 چنین بخاطر میسر شد که خطابا چنین طلیح خان است بدار و غم جوایز خانه بگوید که مقرر طلبید تمام
 خطابا و کند و بنجان مذکور رساند رتبه ۹۷ - خطبیکه روح الله خان بان فدوی فرستاده بود
 با طهارت بطالع آورده آموختن تشریف بر طبق نوشته خود بنفرستد و اسب بر عاری بحالی می
 بداند خان کرده بی آنکه کاری از او بخواهد آید پذیرانی چه حسابی اردو لیکن چون خان مذکور
 بر سر کار است عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغير حساب حالا از او کار است بسته بگیرد
 این غایت گرانی کند و کاری که برای او و لیب خود بسته کرده اگر پیش از رسیدن او را و
 این نامه بر این گرفت در بدو دمی آن چندین عایت جا داشت سالانه خود رسیده دلیپ را چه روانه

مگر بخاطر او یا افضل محض رقعہ ۹ - امیرخان لاسال الی نذر بدین فرستادہ چنانکہ اکثر حسین با
ضائع برآمد بنویسد کہ زود زود ارسال میشدہ باشد اگرچہ در کانتیت فرو حص تا نفع نیست بی دل
ور نہ اسباب محاش - آنچه مادر کار داریم کثرتی در کانتیت - رقعہ ۹۹ - آن فدوی را غراہا آنکہ
میرخان در گذشت اگرچہ پارہم باید گذشت ع تا نفس باقی ست راہ زندگی ہوا نیست ہنہ
آن فدوی بدیوان ^{در سلطنت لاہور کہ برادر است بنویسد کہ اموال آن بزرگوار بجز و کد تمام کہ تقریباً}
و قطعیہ دوامی در می بلکہ برکاسی فرو گذشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز بتقید ہر چہ تمام تر خبر
گرفته و از تجمہ و حقہ با پیشیم استفسار کردہ ہر چہ باید در قید خود اردو کہ این حق غیا د ست شخصی اکہ
خلیفہ وقت بصلاح یا فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق منہین پامال کردہ باشد در ایام حیات
برای پاس خاطرش این نصیت بخود گرفته بودیم اکنون چہ از بار بزرگی ہم بدیت گفتگو بسیار شد محاش
شدم مسئلہ بسیار گرفته ہم زدم - رقعہ ۱۰ - محمدخان را صد ضافہ حرمت شدہ آن فدوی بہی
حکم رساند کہ در دیوان تسلیات بکنانہ نخلص خان در باب عانت دیوان ناظم خواهد نوشت مکرم خان
را ہر چہ کہ نسبت خواهد کرد رقعہ ۱۱ - اسپرچ مینی بہ سپر محمد امین خان دادیم بہ صاحب جمع جو اہرہ حکم
رساند کہ دو تہ قیمت مناسب خرز بنظر بگیرد اگر چہ ضابطہ نیست سپرچ پخصیکہ از چہا ہر از ہی
کم داشتہ باشد حمایت شود و آیا چون طفاست برای دلخوشی او چنین عطا مضاایقہ ندارد علی حضرت ہم بہر
صادق خان بخشیدہ بودند وقتیکہ سین تمیز رسید بزرگ شد از نسبت آن نہی فرمودند رقعہ ۱۲ -
فدوی در گا حسین علیخان نابوزند زاوہ مغز الدین بہادر بہمزدگی نمود ولی اجازت برخاستہ آمد
چنانچہ شاہزادہ گلہ اولہ شستہ کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند
بسیار مرد را بے قدر ہکمان چو تن یکشیدن ہا کساد شود و او خود بانستہ من شہر و الفسنا و من سیات
اعمالنا رقعہ ۱۳ - اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد

^۱ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۲ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۳ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۴ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۵ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۶ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۷ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۸ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^۹ اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۰} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۱} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۲} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۳} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۴} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۵} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۶} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۷} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۸} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۱۹} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد
^{۲۰} اسنخانی کہ فرزند ارجمند بان فدوی اخلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ درآمد

قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بر ویش بود مال چه طور حرام تو ان گفت جهش سپرد
 اگر معقول گدای عرض نماید این منجولت نفس هم معقول خود کند و الا چو مبتدعان که از خود چیز ترشند
 و نسبت بشرع و مبنای تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه است ندره بان و مبتدعان را
 و مجلسی که نماید اول در ولایت خود جانمید اودا دیگران آنها را بصورت فقیر دیدر گم انوشن و ایشان
 نیز مجال گمراه کردن میانند اللهم بدنا اصرط آتیم و اسلام علی اهل الرضا و التسلیم رقعہ ۱۰۰ افدوی
 با خلاص کلمه فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت خصت خان ناکور مید انستیم که صحبت این
 مضمون با بادشاه زاده برار نتواند آمد اما چه کنیم ما را بطور ما میگذارد و در اداس مطالبه بر ما میکنند
 باری پانصد فی ات فتح الله خان صد سوار تا بنیان کم باید کرد و سیاه کسی یا بر طرفی خطاب
 بهادری بد فر بخشی دوم داد و حسب الحکم آن باده گو نوشت که نمک حلالی همین منی دارد که
 شد زاده را از خود آزرده کند باقهای منت خدمت فردوسی که وضع غله رویان نه رسم مردان
 جان ناپرسه است همین بودی نعمت اسگر ان نماید بی این و یاه بزرگ ضامی مبدست آوردی
 و با تمام ایشان اضا که رفتی حال هم اگر تلافی مانا که کنه خوب است این ارشاد در حق او بدید
 و ببادشاه زاده عرض شد که این قلعه هم انشا الله تعالی عمر قریب فتح میشود اما اگر استکباری سلطان
 همتا ضرورتان فیروز جنگ بر آن سوی آن خرا و از سر جنگ جا کید بنویسد که پیش از دست برود
 جاستن بند و مع مرد آخرین مبارک بنده است رقعہ ۱۰۹ از نعم خان این کا خوب است
 نیافت چنانچه باید از عمده آن بر نیاند ما کرده کاست و بهیوده گفتار تعلیم باید کرد و کجی مراتب تنبیه
 باید نمود اگر چه من خود تربیت طلبم ع پریم و گشته و گم کرده راه ابو نصر خان را با بگو گامه بر پا
 کرده است مردم آن شهر را جان آورده مگر عاقبت او بخار دیا ملک ای ملک دید که تر با بخشی نویسنده
 بطلبد آن خروزیان فردا بعضی ساند تا کجی منصبش کن بهیوش افزوده آید فردا بدو آوق خازن بر است

عقودت انوشن
 فتح الله خان
 علیه السلام
 راه سپیدی او سلطان
 راضی برضایتش
 چکانه داون که
 خوار آید
 کسی که ساقه
 همه انظار او
 بیغی با
 باصل
 منت
 انظار
 یا حضرت
 فرد
 آید
 یعنی
 بین
 پوز

یعنی خصلت کاشانین تا که این بوش بین جانان

بیرون نهند چون قدم بزوی ز راه در بر دست خان سپاهیست و در کار یاد می برادر در در سلطنت
 لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر نواح را تنبیه نموده اما کن آنها را خراب ساخته حسب حکم متفمن
 تحسین آفرین بکار و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنانند که فردوز خوشدل کند کارش به
 رقعہ ۱۱۰ - فدوی با اخلاص کام بخش محامله نا فهم را بنجانہ عظیم شاه باید برود و متذکران خود به هم
 در اوج دنیا عتبات که از دین بر اعی رقیه ۱۱۱ مقرب خان که تیسر خیر بر باد ما مور شده حسب الحکمی
 در باب شکر کردن زمیندار او باید زیورشت ماکند و در فتن خان مذکور بر سرش در نوبت که آن سینه
 باد و غرور بجزیره از راه سر نما بر نزاع با قوم برگی بقلعه کھلند رفته بزودی ترقیم نمود و غالب که برود
 و آن براه رود و مسلم از راه پانند مکافات کند استغفر اللہ و چه کند هر چه بکیند حق نمیکند و بجز آن
 که در امر رساند رقعہ ۱۱۲ - آن فدوی فرد ایماغ برود و گلدسته تفریح بدست آورد مردم جوگی امر و
 چه از سایر و غیر آن که همراه او خواهند بود در رضای خاطر او کوشیده سرور بر سر و خواهند افزود
 ع چون از گشتی بهم چیز از تو گشت رقعہ ۱۱۳ - فدوی در گاه عالیجا آمده اند محمد کام بخش را
 برای استقبال باید رفت و بام که اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعہ ۱۱۴ فدوی
 در کا مخلص خان بیامرت برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف مانیز احوال باید پرسید این دم
 فنیمت آذ سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت فدویت چنانچه
 باید دارد خدا شفا دهد و پسرش امر در نیامده کیست در چه کار او را بطور او نباید گذشت و تربیت
 باید نمود چند سیاره حفظ کرده بود و شود که فراموش کند تمدن قاسم خان باب فتح قلعه چینی که پادشاه ارد
 محمد کام بخش مجنون فرستاده بجنسشش آن فدوی فرستاده شد باید دید که صلحی اردیام تیز دل شکستن
 آن فدوی است مردم دنیا برای اغراض انسانی چیزها که نمیکویند و چه گستاخ که برای دستی کار خودی نمیندند
 اگر گرفتن را نامی بچیا و کشایش قلعه از تو اند شد چه با زینج الامر از خان هم گفته عمل است

نوع کاغذی که در کاسه
 کسی بات بین او کشن کنایه
 که نام او در چهارم یک
 به دست ده دست بودست
 نشین ۱۱۰۶۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 کیلا جریده از راه
 که ساقه تیسر بود
 نام بیان ۱۱۲۱۱۱۱۱۱۱
 نشین ۱۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 اسر ضا الف کانی
 عیادت
 کسی که شکر کردن
 اسامی جمع در اسما
 طه بالمشافه فرموده
 طه عبارت عین تعبد
 بوزن کشته بیست کسی
 که نام در کشته بیست
 عیادت از راه اسما
 او بیست و دو فاسد
 دست از پنج بر کله
 بیست و دو فاسد

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

بزرگ کار و بل نقشه بفرستد کیفیت بلع انگوری و دیگر باغات پامین قلمه باغ محسن خان که
تعمیر پیش بسیار میکنند و نیز از ثمرات سموع نموده غرضه داشته کنند که تا حقائق حسن و جوه معلوم شود
زرباد صورت شکست ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابی نکرده ایم و بچو اطفال عمر با وجود
بختیم شکر صفت العمر فی لعوب با ما با هم آه با ما با اعی افسوس که عمر رفت و پویشا نیست
در داد که امید خوشی تن داری نیست بدگفتم که چو بیدار شوم زور بود و پیمات که زور رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها از دست این پابند نهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع
تا موقوف شریعت غرافصل و هر حیث وسیل بر کسی زود الحمد لله که قاضی مائتدین است صاحب
و متقی چشم برین آن ندارد و انفضال قضایا حق و حساب منظور میدارد در انصواب حکم القاضی
شجاعت خان ملطم صوبه احمد آباد باضافه بهراری دینار سوار سر فرار شده با و باید نوشت
خرد اینقدر را که دیده جزویت هم کار کلی هنوز در قدرت است اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت
و جانفشانی است در تنبیه نفسان استمالت نمیدارند همچنین سعی جانی بغضایات دیگر هم امتیاز
خواهد یافت و بجز تبه بگند تر ازین مرتقی خواهد گشت فطم زردمان این همان مایه است و قیامت زین زبان
افشاست بهر که بالا تزرود ایا بهر است استخوانش خرد تر خواهد شکست در رقصه ۱۱ شجاعت خان
در گذشت اما الله و انا الیه اجعون آدم کار دان بود و در گجرات عمل در دست موبه داری حبت آن
مکاب تجویز باید کرد و دو کسین بجای خود سجیده عرض نمودن علیجا هم غربت و از نگر با دشمنان را دگی
کار نقر مایند و بهتر از دیگران سر انجام توانند کرد و میتوان داد با الله التوفیق و الیه المرجع و درین مقدمه
بهتر از خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یادگیری را
نماینده و متیق الله خان هم بدست مقدمه بر هم خان کشمیر با این حفظ الله خان خوب نوشته و مال اندیشی را
داخل نداده بلیت حیث برین دانش آیین او و گوشه دیده حق بین او و در باب دیداری

رفت از این یکی پامین
اندر سال و کسین که درین پس
دست قاضی القضاة و قاضی بایست
کرم زیاده در ۱۱
عده شریف است با شکر است پامین
چون کسی با دل طور اصمیرا کی
سبب با جرم عادل بین کرد
نمونه صلبه با هم که در
آینده کی اسبب شجاعت خان
او در جی عده عده کار انجام
کرست و استمالت القضاة
فوق آینه با لون کسی
اینی طرف با این کربنیا و
بجفتن هم کسی طرف
بین است و الله بیستی
بی اورا کسی کی طرف ای او
بنوا

بنا

در ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم درین ماده میفرستیم و آنچه باید بدست خط
 خود بنویسد یا کس دیگری بدست با سید یا چندین شاخ شاخ به باریم چشم کشایش فراموش استغفر الله
 استغفر الله رقعته ۱۳ از افراد فرستاده سواج نکار لشکر فرزند زاده معلوم شد که تشکر از خداوند
 بامه خود نزد یک نمودار شدن غنیمت دیگر به مشغول ماند و خود سوازی مذکور که کسان را بتنبیه آنها
 فرستاد و بجای نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
 با تماشای محترم و متعجب نگردد و درین ممنوع قصد هر چه دارد از اینجا که سواج نکار آن بر آن خواص
 چیزهای بسیار برخاسته از آن تربیت کرده نامی بنده باید که آن فدوی بدیوان بر نگارده که
 همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعته ۱۳ استغفر الله خان بنویسد
 که حسن خدمت مفصل از عرض معلوم شده و خوب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی
 بنحرت فروشی مبدل نکند و باز زده کردن سرگردان نماید رقعته ۱۳ استغفر الله خان
 فرود یک مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چھاونی در آن بهر خود نوشته فرستاده بنظر آید تماشای مشور شدن
 سهم بخان بگو شمالی آن گروه متفاوت نشان کرده است حسب حکم بخان فرزند جنگ باید گماشت
 که چون غنیمت بسیار است خلعت الصدق خود را جمعیت نیاسته بان طرف بفرستد رقعته ۱۴ سید سید الله
 مگر خطوط ما فرستاده اظهار چیزهای بسیار نموده که سواج نکار بندر سورت را تغییر باید کرد و خلعت
 حکیم تر متوفی را خدمت و الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسیار باید نوشت
 که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بقول آیت کریمه ولا تترکوا الی الذین ظلموا فمما کم التار الله
 و در حقیقت ظالم اند و خل نمودند پسندید این حال الف غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است
 و هر ورق مستعی بودن خود بدعای موت فی الله نموده اند عرض است فی هذا الموت حیات این بنیانگذار
 بی نیازیم پیشین آیه کریمه اللهم طهر السموات و الارض ان مثل فی الدنيا و الآخرة توفی مسلمان و تخفی بالصفای

ارکان الفناک از دست
 ارکان کلینگی کی جمع در میان
 فوج کس که قلمه در داد قلمه کی
 شاخ شاخ او در شاخ در شاخ
 سکه سستی گویند ناگون یعنی طرح
 اسیدین ۱۲ علی استغفر الله
 بنویسد از شنیدن غمناک کسی
 دنیا ۱۱ همه بنیبه کسی
 فرود آید که در دنیا ۱۱
 به انصافت آن کارا در کن
 استغفر الله خان بنویسد
 این جانفشانی
 فطرت نبیند
 نمودن از زده کردن
 الخ و جبهه در باطل
 و اولی که طرف اگر کس
 آن یعنی از شاخ کی
 بیست و بیست و بیست

در درود و در معنی تلقی قبل تعایه الانبیاء و الاولیاء همین صورتها بجای می آرد اگر چه فضلا حضور
 حکایت عمد گفته اند ما چنانچه باید تشفی نمی شود و آن معرفت آگاه بر تحقیق خود بزنگار درود اسلام
 رقعہ ۱۲۶ - تیر رسیدن بیا قوت و بر تحقیق نشانه شدن بخت گو که محمد کاشم خود آن فدوی را
 معلوم شده باشد چون تنبیه آن جدا کردن بادشاهزاده نادان خود بود که دریم و بر سر آن بس قرین
 آنچه آوردنی بود آوردیم و بن کین شیطان که قرینا فاسد قرینا فرد و صحت سفله چو کشت نمایه نقصان
 گرم سوز بدن سر کند جامه سیاه با بشوی مصحبتی با پادشاهزاده هم گمراه اند چند چیدگر در خیمه اش
 به تیا قدری باید نشاند از حال او خبر باید داد رقعہ ۱۲۷ - سخاں جهان بهادر با حق چستی اول
 مشکل کینه عمالان درین مهم شستی پیش گرفت هر گاه از حضور ترا کیند ید شد خو است که تلانی با فات
 نماید تو نیست این همه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عمل دیگر نیست
 آن گنا فقین فی الدرک لاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت و اما ازین بقوله هم کرد
 ما چشم داشت و تنبیه پیدا کرد اگر چه ممکن نیست که دشمن باطن قوی ستا عدی عدد و کفکالتی بن چنین یک
 کی بطور خود میگردد که این کس گش بحق حقیقت دارد الهی از بند نفس بران و ما در تبعیت امیران
 قطعه مهربانی دید آن لطف نخست بد آنکه کردی گمراهان ابا جوست بهم عاز تو اجابت هم تو
 ایمنی از تو مهابت هم تو رقعہ ۱۲۸ - امیر الامرا در گذشت از مردم قدیم همین یکس مانند بود
 انالله وانا الیه اجعون مطابق هم وارد بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت
 که بقید تمام بضبط آزند از مردم او بزور و گرفتگی هر قسم که میسر آید مبلغهای بادشاهی بگیرند و
 دیوان مرحوم را فمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایا تا کرده خواهد شد و حقیقت پسران معذور
 برضی باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما بگمان وایت قبیله داری اولوبت ثانی
 آن فدوی با این امر موگردیدین که بر ویه مرضیه برستی تندستی ظاهر خواهد کرد اما ان الله خان هم

نظرات نوان
 زینت کلمه کی
 از لطیف بات
 بدست سرفراز
 درین کین
 نزدیک
 بر او از دست
 حمله آگشت
 کس که
 بندی
 عا
 از تک
 بلفظ
 تها
 که
 ۱۶
 محزون
 ان
 سب
 درون
 بی
 از
 بنام

برای این کار نیست متعین ماید کرد و هر اتب لبر عرض سانسید که اضاف داده شود و کت هایت
 دیگر هم بخاطر هست نسبت با و جل می آید ر قوه ۱۲ - این کار بیوسف خان مقرر شده مجوز آن
 مخلص نجوم است اما سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بر آن فردی بهر چه منگشف باشد
 عرض نماید برای دیوانی بر همان پیشخصی دیانت در اطلوبت ^{عنه} الاله فالا هم ر قوه ۱۳ مکرم خان
 در چه کار است با وجود اشتیاق زیارت حرمین شرفین توقف از چه راه اولی تر از این چیست بیست
 حج رب البیت مردانه بود و حج زیارت کردن حایه بود ^{عنه} اللهم از رفتن خیر ر قوه ۱۴ - فرستاده
 فرزند زاده بهادر باید گرفت اما پیشتر کسول ایشان گفت که بدون عرض نفرستاده باشند و اسلام
 ر قوه ۱۵ امر شد علیخان ضابط مست خالی از بدن نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر
 از دیگران انجام نماید از طرف خود سپرد مقدمه ^{سینه تریزید اراک} فضل علیخان گذشت آن قدیم از خدمت شنیده باشد
 فوجی بر آید قریب ایشان او باش تعین باید کرد خان بهادر جمیع چه طور است این فامحی خود باید که
 مرکب هیچ گناه و ^{بیشتر} خصیصتی خاصه ظلمی نشود اما از اینجا که ملک بی سیست نمی ماند و ریت بی سیست
 رست نمی آید بعضی جا با احکام موافق اوقت بخلبه نفس ب اختیار صادر میشود از علماء مسکله پرسد
 الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که بگیرد اما ^{عنه} الاعمال بالنیات حدیث صحیح است و بهر چه تو اثر رسیده
 ر قوه ۱۶ خواج عبدالرحیم حلت کرد دید از ترقی بود از جگر داری بهر تمام ^{دو} ششمار از می رضوی استاد بود
 خیره لایقی در گذشت خوشم آمد گفته خیلی خوش طرح است ر جواب عرض کرد که نام من به از طرح است
 پرسید چیست گفت راضی کش فرمودیم که در سکر و الا هم سه چهار بهین طرح و نام طیار سازند از
 کمر آورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محرم در سکر کار اشرف باشد و رفته آداب
 بجاء آورد احوال سپرن او هر ضو او را با بختی است اند خان گوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک هایت
 کرده در ر قوه ۱۷ خان جهان بهادر گذشت از نامه ای چون سبحان الله آدمی چه قدر غافل

فرزند اولی کشید از دنیا
 است بخیر زنده است
 مقبول یعنی بخیر بود
 تا ۱۲ ساله الا هم فالا هم
 تا فصل به که مشکل در مشکل بود
 سبب حرمین شرفین
 مصلحت است که در کتب
 از آنکه در کتب
 بنوده است
 یا بشود از وی که بجاری
 اینجی که در
 راجع به فدرات یک
 مان یعنی شاید فدا و افاده
 در ۱۲ ساله الاعمال
 از همین من
 از حرمین که جلالت
 یعنی کامون کل جلالت
 از آنکه بخیر است
 استنیت پر جا که در
 در وقت راس
 همه
 سزاوار است

بجاری

و نفس تا کجا بر و غالب برین بایم صوبه داری و کن نخوست بچه دگرمی آزادی آن میکرداری نفس
 بدتر ازین است نظم کشتن این کار عقل بهوش نیست به شیر باطن سحره خروش نیست به عالمی رفته
 کرده و در کشید بهمه شش نغزه زمان بل من زید در دوزخ است این نفس دوزخ اثر دهاست
 گوید بر یا با نگر و دم و کاست به هفت در بار در آشا به هنوز به کم نگردد و نورش این خلق سوز
 سنگها و کافران سنگدل اندر آینه اندران ^{از روی} جلال بهم نگردد ساکن از چندین غذا
 تا زحق آیدم اورا این نداء گیشتی میر گویدنی هنوز به اینت آتش اینت تابش اینت سوز
 تا قدم بروی اندر لامکان ^{از گانه} او ساکن شود در کن فکان به چونکه جزو دوزخ است این نفس
 طبع کل دارد همیشه جزو با این قدم حق بود کور کشد غیر حق خود کی مکان گوشه به توفی خواهم
 زحق دریا فکات بتا بسون کبریم این کوفات به او تعالی توفیق کرمست کند و ازین تیره وزی
 ربانی بخشید سحره محمد آل محمد صلوة و اسلام رفته ۳۱ مکتوبیکه درت جنگ بان مزاجان
 فرستاده بود و بطالنه را آمد برای داو و خان نوشته است و در اظهار خاستگاری خود نموده در
 چیزی باید نوشت و تافح قلعه امیدوار شدت بعد از آن شاید که بعضی ازین ملمات قبول هم
 شود در میان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه
 ضروری باشد بفرستد و قلعه در آن آن طرف نیز نگار که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و
 گوله و باروت بشکر خان نصرت جنگ برساند ^{از گانه} الحمد للو احد القهار بفعیل الله یا ایشا رفته ۳۲
 از عرضیه سپه دار خان وضع شد که بی مهابت بمنزله رسید الحمد لله علی ذلک سزای ذات نرسوار
 تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و سپه فیل ارسال کرد و برتری هم رسان هم اضافه تجویز نموده و
 اورا ازین مژده سردرخت و کویل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد ^{از گانه} الحمد لله فیل رفته ۳۳
 پنج پنجه فیل برای فرزند زاده بهادر آورده هم دو پنجه از آن میان خوش کرده حواله کویل ایشان نماید

بیا کجا فاسد
 مرا دوست غالب است
 بین همه یک پیش است
 زمان پیش با کجا
 ستم کسی ستم از خودی
 زبانی کا وینا
 من زبانی از کوی جز
 زیاد بودی
 یعنی هر وقت
 نفس است
 لاف مال بونا
 قاف بسوزن
 به است مشکل
 سکه ساقه
 سکه الی
 از گانه
 ۱۲۵

و سپخت خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جوامه خان خبر بگیرد رقعہ ۱۳۹ سوارانگان
 وزیر سوت خان در باب سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد باند او خود را در اصحاب تبین میکند
 از عنایت الله خان پسر در اصل خان صوبه داری اکبر آباد خوب سر انجام شده است گویا پال سنگه را
 هم باب عانتا و باید نوشت و بخان ندکو تسلی نام قلمی است ساع جنازه تا یکی عیب مغلسی پوشید
 رقعہ ۱۳۹ نگار که بر تمام خان مسموم گذشت اغفلت همین دم است زو نباید داد دل پشت و
 که آنجا سچوب بی تو جوی با نیک است بچو آدم متین خبر در کجا بنام میر سید سپان را چنان فریب کرده
 اصطبل انجمنی رونق داده بود که بگفتن دست نمی آید اللهم اغفره وارحمه انت خیر الراحمین صلیحان
 در باب تنبیه مفصلان تبایک بنویسد مسامت هم حضرت شده محل انتظار مانده والا هم فالاهم رقعہ ۱۴۰
 همین بود خلافت برای اضافه پسر چارمین نوشته اند طاهر اسواران ارفع القدر زیاد اند بر بر یک
 و افزونی ذات خرد در بزرگ صورت نمی بند و با طس طر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان
 رضوی خان و بند خجیت بر آنست بدان خصمان خصموانی به هم آتیه تمهیدی به بند و باید نوشت
 رقعہ ۱۴۱ روح الله خان بان وضع زرها او اگر دین سسرف مالدار میخواند باین روش زر جویانه
 به هم کند خلافت زرا از جاکه وقتی میگردد که منصب را در حضور سبتعداد ادای آن نباشد وکیل را
 نشانده همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و شهر فیهای را نصیب این پایی باقی نماند اعلی حضرت شاه
 برای زر جویانه تقدیر بسیار میکردند فوراً چیکما شریرو شد تعیین بنوده زرها را بمرض وصول درمی آوردند
 یاد داریم که روز از جعفر خان ایامیکه منصب بارت سرفرازی داشت و غسلیانه نشانده اشرفیها
 گرفته بودند خان ندکو را زوار و غسلیانه که کتخیل زرها میسر مانده بود و باو تعلق داشت پشده در ایذا
 واضرار او که نسبت آنحضرت بر او زنا عمر بان فرزندند که بعد بر خات دیوان با هم صفا دیدار و غسلیانه
 خان ندکو دو شاره بان رقعہ ۱۴۲ پیشکار صد اصد و ستمتین انکر بحضوری آورد مگر عرضی

علامت عین یکایک نوشت
 و در این وقت از تداوم
 بویان هنگامی که در اسط
 کی بود از آن بین بود
 قیامتی قیامتی علامت
 پوست بین اسط
 اصطبل انجمنی
 نیز در زردی در اسط
 مملکت که از برادر
 با سواد و بیکایک
 مملکت که از برادر
 با سواد و بیکایک
 مملکت که از برادر
 با سواد و بیکایک

در میان

در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعہ ۱۴۲ - امر و تربیت خان برسی دوسه
 ننگباشی که درین پوشش تردد کرده بودند عرض نمود که دوسه بیچ مرصع عنایت خود بخان ننگو
 باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برده و حضور تربیت یافته اینقدر رفید اند که این جماعت دین
 نیستند که چنین عنایت رباره ایشان بطور جدیحه مرصع برای خاطر او و دیگری کار با دشاهی حرمت شد
 جو اهرخان خواهد رسانید ^{۱۱} آلاماد و التائید ما آینه در حق ننگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از
 کسی کار با دشاهی است بسته بطور خواهد آمد و خدمت با دشاهی تقید تمام خواهد نمود بانعامت و نقد و
 صورت سقط شدن ^{۱۲} آپ کار سرکار و الا بوطا اسپه فرزند و بخوش کرده خواهد شد رقعہ ۱۴۲ -
 تربیت خان نیز بمثلج تربیت مست زر یکدی برای چشم قلمجات گرفته است از خارج بسبع رسیده که از روی
 حساب یکسی نداده سواج نگار زیانکار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت
 باغراض نضانی کارهای عمده با دشاهی بهم میکنند و خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجابل مینمایند
 قلمچهای مستحکم بستن فسدان بزرگ و نگاهداشتن عیسوی خان از چه راه است اگر از اول خبر شود
 هرگز نه گزتا باینجا نرسد بعد تحمل جاگیر این برآورده بر بران الشخان که از بی جاگیری مالش دارد
 باید داد ظاهر او در لشکر است بخان ننگو حسب الحکم می تهدید باید نوشت که این صورت چرناجی بوقوع
 آمد و بچه و مال کار تد نظرند ^{۱۳} طلب احشام که خواهد رسید غلغله قلمجات نخواهد بود و در داندان بران
 نامردان غالب خواهند آمد آن وقت شما گنجی خواهند بود تا بوجیان اگر طالب گرفته سرگرم کار مانند نیست
 و میدانیم که بی این خیال چه امکان در وجهت غرض خویش کارهای دلی نعمت که فی الحقیقت کار
 خدمت بریم نمودن و بزندگی دوروزه حق مردم مجاب پایال کردن که در ضمن آن تقویت کفار
 خسران مال است آئین کدام مومن نکاح حلال است بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی احشام گرفته
 بفرستد و صورت خلاف آن سزای خائشان و معاذنان بی دینان بر خود لازم دانند که

عالمگیری
 ننگباشی
 درین پوشش
 تردد کرده
 بودند
 عرض نمود
 که دوسه
 بیچ مرصع
 عنایت
 خود بخان
 ننگو
 باید گفت
 با آنکه
 عمری در
 خانه
 زادی
 بسر برده
 و حضور
 تربیت
 یافته
 اینقدر
 رفید
 اند که
 این
 جماعت
 دین
 نیستند
 که
 چنین
 عنایت
 رباره
 ایشان
 بطور
 جدیحه
 مرصع
 برای
 خاطر
 او و
 دیگری
 کار
 با
 دشاهی
 حرمت
 شد
 جو
 اهرخان
 خواهد
 رسانید
 آلاماد
 و
 التائید
 ما
 آینه
 در
 حق
 ننگباشیان
 چنین
 عرض
 نخواهد
 کرد
 و
 اگر
 از
 کسی
 کار
 با
 دشاهی
 است
 بسته
 بطور
 خواهد
 آمد
 و
 خدمت
 با
 دشاهی
 تقید
 تمام
 خواهد
 نمود
 بانعامت
 و
 نقد
 و
 صورت
 سقط
 شدن
 آپ
 کار
 سرکار
 و
 الا
 بوطا
 اسپه
 فرزند
 و
 بخوش
 کرده
 خواهد
 شد
 رقعہ
 ۱۴۲ -
 تربیت
 خان
 نیز
 بمثلج
 تربیت
 مست
 زر
 یکدی
 برای
 چشم
 قلمجات
 گرفته
 است
 از
 خارج
 بسبع
 رسیده
 که
 از
 روی
 حساب
 یکسی
 نداده
 سواج
 نگار
 زیانکار
 چه
 میکند
 او
 را
 خود
 برای
 همین
 مقرر
 نموده
 شد
 این
 جماعت
 با
 غراض
 نضانی
 کارهای
 عمده
 با
 دشاهی
 بهم
 میکنند
 و
 خود
 سیاه
 نموده
 در
 تحریر
 اخبار
 تجابل
 مینمایند
 قلمچهای
 مستحکم
 بستن
 فسدان
 بزرگ
 و
 نگاهداشتن
 عیسوی
 خان
 از
 چه
 راه
 است
 اگر
 از
 اول
 خبر
 شود
 هرگز
 نه
 گزتا
 باینجا
 نرسد
 بعد
 تحمل
 جاگیر
 این
 برآورده
 بر
 بران
 الشخان
 که
 از
 بی
 جاگیری
 مالش
 دارد
 باید
 داد
 ظاهر
 او
 در
 لشکر
 است
 بخان
 ننگو
 حسب
 الحکم
 می
 تهدید
 باید
 نوشت
 که
 این
 صورت
 چرناجی
 بوقوع
 آمد
 و
 بچه
 و
 مال
 کار
 تد
 نظرند
 طلب
 احشام
 که
 خواهد
 رسید
 غلغله
 قلمجات
 نخواهد
 بود
 و
 در
 داندان
 بران
 نامردان
 غالب
 خواهند
 آمد
 آن
 وقت
 شما
 گنجی
 خواهند
 بود
 تا
 بوجیان
 اگر
 طالب
 گرفته
 سرگرم
 کار
 مانند
 نیست
 و
 میدانیم
 که
 بی
 این
 خیال
 چه
 امکان
 در
 وجهت
 غرض
 خویش
 کارهای
 دلی
 نعمت
 که
 فی
 الحقیقت
 کار
 خدمت
 بریم
 نمودن
 و
 بزندگی
 دوروزه
 حق
 مردم
 مجاب
 پایال
 کردن
 که
 در
 ضمن
 آن
 تقویت
 کفار
 خسران
 مال
 است
 آئین
 کدام
 مومن
 نکاح
 حلال
 است
 بهر
 حال
 قبض
 الوصول
 طلب
 از
 تمامی
 احشام
 گرفته
 بفرستد
 و
 صورت
 خلاف
 آن
 سزای
 خائشان
 و
 معاذنان
 بی
 دینان
 بر
 خود
 لازم
 دانند
 که

ان الله لا يهدي القوم الظالمين رقعہ ۱۴۵- امین دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده و چه سپرد که در کان نمک فت نمک شد و قوت مقاومت هم نبود چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چه بر خاسته نماید اگر نخواهد نماید آردن خود میدارد و ندبا و هم از طرف خود تا کیدی نویسد رقعہ ۱۴۶- مهابت خان حیدر آبادی ظاہر اور لاہور در گذشت و غیر از بنبره که پدرش بحضور پذیر حالت کرده در شہ دیگر ندارد و بدیوان بیوتات آنجا بزرگوار که موال او بهوشیاری در دیانت داری تمام ضابط نماید که بیت لعل حق عماد دست خلیفہ امین نوکران گماشته است خلیفہ اند جزو حقیقین و ضعیفان دیگران را در ان ضعیفہ چه حساب رقعہ ۱۴۷- مرحمت خان امر و لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و در من جامه آنقدر دراز داشت که با بنظر نمی آید بجزم خان فرمودم که دو گرد از او پس آن کوته عقل دور کند آن فدوی باو بگوید که در من بدستور یکد ز حضور مقرر است بهما قدر داشته باشد در الا قدم و غسلیخانه نگذار در و را باید که لطفت با لباس ساده پرکار داشته باشد بزرگت کلفت خاصه نان شب بهمانهای زید و حرمهای دیگر مناسبت این مقام بطریق غفلت بگوش او باید اند رقعہ ۱۴۸- اما باین منجورم این کارخانه بهم رنگی دیگر گرفت آبدار خانه بهم بابت تابت شکاری و جزو رسمی اردو غما آن است که بمقت به جاکار زخانجات عمده خود بوزنک آریته دارند تا وقت کا بخرنی آنها ظاهر بود و وفاست خراج و پاکیزگی طبع آنها بر ما بود اگر دو همه دم بینندگان شان دولت خدا داد ما معلوم کنند رونق و شکوه او معاینه نموده تا توان بینان بپست گردند بیسات بیسات دعوی فقر و این همه بیسات حقا که حیات ناه از ربا ربا عاقل خان جو حسب الحاکم در باب جانموند علامه دار الخرافت مهابت خان صدادار شده خوب نوشته تو که بچو باید و لشکر شد و المنة رقعہ ۱۴۹- سفروی در گاه وزارت خان عبدالرحمن گذشت برای دیوانی مالو چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشم در گناهتم سعد الله خانی در حیا نیکه راتن مهابت دیوانی بود میگفت که کار سر کار والا

ان الله لا يهدي القوم الظالمين
 حضور مقرر شده رفته بود چه کرده و چه سپرد که در کان نمک فت نمک شد و قوت مقاومت هم نبود
 چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چه بر خاسته نماید اگر نخواهد نماید آردن خود میدارد و ندبا و هم
 از طرف خود تا کیدی نویسد رقعہ ۱۴۶- مهابت خان حیدر آبادی ظاہر اور لاہور در گذشت
 و غیر از بنبره که پدرش بحضور پذیر حالت کرده در شہ دیگر ندارد و بدیوان بیوتات آنجا بزرگوار که موال او
 بهوشیاری در دیانت داری تمام ضابط نماید که بیت لعل حق عماد دست خلیفہ امین نوکران گماشته است
 خلیفہ اند جزو حقیقین و ضعیفان دیگران را در ان ضعیفہ چه حساب رقعہ ۱۴۷- مرحمت خان امر و
 لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و در من جامه آنقدر دراز داشت که با بنظر نمی آید بجزم خان فرمودم
 که دو گرد از او پس آن کوته عقل دور کند آن فدوی باو بگوید که در من بدستور یکد ز حضور مقرر است بهما قدر
 داشته باشد در الا قدم و غسلیخانه نگذار در و را باید که لطفت با لباس ساده پرکار داشته باشد بزرگت کلفت
 خاصه نان شب بهمانهای زید و حرمهای دیگر مناسبت این مقام بطریق غفلت بگوش او باید اند
 رقعہ ۱۴۸- اما باین منجورم این کارخانه بهم رنگی دیگر گرفت آبدار خانه بهم بابت تابت شکاری
 و جزو رسمی اردو غما آن است که بمقت به جاکار زخانجات عمده خود بوزنک آریته دارند تا وقت کا بخرنی
 آنها ظاهر بود و وفاست خراج و پاکیزگی طبع آنها بر ما بود اگر دو همه دم بینندگان شان دولت
 خدا داد ما معلوم کنند رونق و شکوه او معاینه نموده تا توان بینان بپست گردند بیسات بیسات دعوی
 فقر و این همه بیسات حقا که حیات ناه از ربا ربا عاقل خان جو حسب الحاکم در باب جانموند
 علامه دار الخرافت مهابت خان صدادار شده خوب نوشته تو که بچو باید و لشکر شد و المنة رقعہ ۱۴۹- سفروی
 در گاه وزارت خان عبدالرحمن گذشت برای دیوانی مالو چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده
 باشم در گناهتم سعد الله خانی در حیا نیکه راتن مهابت دیوانی بود میگفت که کار سر کار والا

۱۴۹

بکسی باید فرمود که جوهر کار دانی و دماغ و حاصل آرائی داشته باشد نه و بیاض عرض ^{رقعه ۱۵۱} آآن فیروی
 مدار اللهم حسب الحكم قضا جریان بفرزند عالیجاه ^{رقعه ۱۵۲} قلمی نمایم که از نوشته نیک نام خان بعرض رسید که شما
 هر سه پسر یوان قدیم خود را بر آوردید فهم ^{رقعه ۱۵۳} و کوهی سادار و پنهان ریاحا را بفضائل خان و میر باد می نه
 نامه عنایت الله خان اوسطه المطالب ایشان کردیم باینکه داشته باشند که کوکاتاشس خان
 در حین نظامت دکن در روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد و مصدر بعضی ادا های نامناسب
 شده بود و بدصلحه چند می محتاج استیم و آخر نظر بر بقدم خدمت بانهاد و ساختیم از زبان اعلی حضرت
 شنیده ایم که عرش ایشان کبر بادشاه روزی می فرمودند که ^{رقعه ۱۵۴} تو در مل بر آیت و میر امیر ملک مال شعور
 بندار و اما غوروش خوش نمی آید ابو افضل باو بد بود شکایت گونه آخا که جواب یافت که
^{رقعه ۱۵۵} نوزده رانیتوان بر انداختند با آدم کار چا ز چا بایست فرود خدای سرت مسلم بزرگی و انظار
 که جرم بنید زمان برقرار میدارد ^{رقعه ۱۵۶} ۱۵۱- خان فیر و جنگ کار خود را تمام گذشت با وجودیکه
 فرزند زاده از برهان پور آمده بدیدش زرفته روانه برار شد ^{رقعه ۱۵۷} و نظر سپه سالار که مینویسد از نوشته وکیل
 معلوم شده یا خبر غیب است درین داده نه فرمان فتنه ^{رقعه ۱۵۸} نگفته ایم نمایم که منصب سپه سالاری از کجا پیدا
^{رقعه ۱۵۹} ۱۵۲- محمد باقر داروغه که هر می یوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم خوانم است روز
 در سواری شنیدیم که این نسبت او مردم چه قدر بیگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از
 صدارت باز آید سو ذکر و جزای عمل حقست خود بهتر میداند که بر سر آن فتنه چه گذشت و برین
 رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره نمیکند او که آدمی عمل صالح بکند و از او حق بر دار و و گرنه همه میداند
 که ظلم کردن نسبت پیش آوردن ظلم بدتر از آن گرسنه را خدمت اذن غربا که شستن است دمه و دانه
 از عهد و باز پرس آخرت که در شکاست بر آمدن مشکل چه جایقین و از شستن جاگیر باید و اما خدمت نباید
 رخ داد و از دست ثغابت اداد و فلام محی الدین نامی در شکار عالیجاه دکانی حیدره بدرویشی مهم گردیده

رقعه ۱۵۱
 رقعه ۱۵۲
 رقعه ۱۵۳
 رقعه ۱۵۴
 رقعه ۱۵۵
 رقعه ۱۵۶
 رقعه ۱۵۷
 رقعه ۱۵۸
 رقعه ۱۵۹
 رقعه ۱۶۰
 رقعه ۱۶۱
 رقعه ۱۶۲
 رقعه ۱۶۳
 رقعه ۱۶۴
 رقعه ۱۶۵
 رقعه ۱۶۶
 رقعه ۱۶۷
 رقعه ۱۶۸
 رقعه ۱۶۹
 رقعه ۱۷۰
 رقعه ۱۷۱
 رقعه ۱۷۲
 رقعه ۱۷۳
 رقعه ۱۷۴
 رقعه ۱۷۵
 رقعه ۱۷۶
 رقعه ۱۷۷
 رقعه ۱۷۸
 رقعه ۱۷۹
 رقعه ۱۸۰
 رقعه ۱۸۱
 رقعه ۱۸۲
 رقعه ۱۸۳
 رقعه ۱۸۴
 رقعه ۱۸۵
 رقعه ۱۸۶
 رقعه ۱۸۷
 رقعه ۱۸۸
 رقعه ۱۸۹
 رقعه ۱۹۰
 رقعه ۱۹۱
 رقعه ۱۹۲
 رقعه ۱۹۳
 رقعه ۱۹۴
 رقعه ۱۹۵
 رقعه ۱۹۶
 رقعه ۱۹۷
 رقعه ۱۹۸
 رقعه ۱۹۹
 رقعه ۲۰۰

صورت اندیشی اردون کا
 اطلاق اور اوصاف نون
 یعنی بگ فقط صورت
 اردون کی ہی ہے
 شہوت یعنی اپنی خواہش
 اور آرزو کی اور اگر کلمہ
 اسے بتزلزل
 وہ جو زکات اور غزبت
 زکات و جہاد
 یعنی اولاد حسن خلد
 جمع بالنسب یعنی اولاد
 کسی کسی کا کسی
 ایسا کسی ایسا
 امانت الفت کے لئے
 قرار و دلیل کے لئے
 اضماع و اقسام کے لئے
 شہادت اور شہاد
 یا جگہ کی کام کے لئے

بر آوردنش ضرورت میت این مردانند اینها صورت اندیشی است نان اند و شہوت اند و جملہ بھندل
 مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعہ ۱۵۳ عالیجاہ تہ طلب کہ در سر کاره الادارند
 التماس تنخواہ بر برگزیدہ بود می کرده اند باید نوشتہ یا کوکیل گفت کہ تمہ طلب ایشان اگر خواہد ما نہ چہ
 در سامطار و نقدی قیمت جو انہم غیر آن محسوب خواہد شد سود ہی سود اگر انہ نیست اعلیٰ حضرت زیادہ
 بر چہارم حصہ از جاگیر بادشاہ را و او امر موقوف میداشتند و عصر ما بہ ضابطہ بے ضابطہ شد
 بعضی اوقات جمہورہ الملک بجای خود میگفتند کہ با کار سیر و نجات گاہی ما مشورہ ایم اگر گاہی اتفاق
 خواہد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید و این معنی زبانی سیر کار یا باللفظ بعرض والا
 رسیده بود و نیز لاکہ از عرض سہیان عرض شد کہ غنیم لیمیم بز و الفقار خان جو ہم آورده رسیدگی کرد
 و عرصہ بجان ندکو ترنگ و ملک طلبت حکم والا بنام جمہورہ الملک غرضہ دریافت کہ بیکاس پسر خود را
 زود رساند چون در رسیدن او اجمال واقع شد شتہ بخط انور صادر گشت کہ ایشان خود را عاشق پسر
 میگفتند حالاکہ بر عرصہ تنگ است و نزد و شتہ متناسل حرادی شدن میگرد و دعویٰ صادق بر آمدن
 دیگر است ع و گانجو و منار کہ ترکی تمام شد بر رقعہ ۱۵۴ فردی قدیم خدمت با انامہ عمری در حضور
 تربیت یافته و خدمت کرده گمان ضابطہ دانی و شرف انسانی در حق او بیشتر است با وجود اینہم
 ایانت منصبداران بادشاہی و امیدارد و قول سعدی ما و نمی آرد بلیت من تو ہر دو خواہ تا نشانیتم
 بندہ بارگاہ سلطانیم عجیب از مقولات سعدی شد خان است کہ الفت بصورت قلم دون و شکل دوات دیوان
 کہ بصفات تلکی آرہتہ نباشد دیوی ست قلم و دوات پیش نہادہ یا حیوانی یا تصویری از نقش عقل و
 پوشش سادہ بعد ازین ہمہ اظہار لازم اند و با قاعہ خود کو کرد گاہ والا ریزہ ہمیشہ خود شمار دو امتیازی کہ
 بیاید مراعات آنرا امر می ندارد رقعہ ۱۵۵ سوز نزارادہ محمد عظیم امر و عرض کرده اند کہ برگزیدہ
 لشکر پور در جاگیر شاہ عالیجاہ محنت شود از ایشان باید پرسید کہ این خبر خواہی سچ امید در خاطر گذشتہ

بی اندیشه فرد خوش است بهر حال از ارباب بکار زوی الاقربا را چه حال هر اسان تر سان باید بود
 و بخطه اخصیطه الامان باید گفت رجات بنام میرزا صد الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعہ ۱۶۵ -
 نیز بخشی اخلاص کیش نجابی منصب و صد و پنجاهی سرور از شده در دیوان تسلیمات بکنانه رقعہ ۱۶۶ -
 نیز بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم منصب سبزادی دو و صد و پانصد و در خطاب میرزا خانی و عطا
 دو هزار و پیمبرض بکم سر بایه عود و قنار اند و ختمه حسب حکم مشران عطا ماما وزیر کار و در من عفا
 و صلح فاجره علی الشدر رقعہ ۱۶۷ بنام عاقل خان قلندر از صوبه اراکلی اقامت شایگان با و عرفت
 آن قدیم الخیرت از نظر گذشت از زاده گوشه گزینی و استغفای منصب نوشته است هر گاه گوشه خاطر
 اقدس آنکه منظور نظر خاص پرورده اطفال است با و سپرده باشیم دیگر که ام گوشه بهتر ازین نخواهد
 در صورت مباحه البته منظور شده است اما آن قدیم الخیرت را درجه پذیرانی خواهد شد و بکنانه رقعہ
 در ماسه که در از ده هزار ساله میشود و تقدیر خواهد شد رقعہ ۱۶۸ - بنام حمید الدین خان بهاد حمید
 بر اند این حرفه چند در دست که شاه عالیجاه عرض نمودند کس دشمن جانی من از حمید الدین خان امیر خان
 و نعم خان گفتیم امیر خان نیک ذات است با کسی دشمن نیست خان حمید شاید نباشد و احوال
 منعم خان برین علوم همچون باری خود فکر کردید از حال خود چه را غافل آید و مقدمه موت خود
 بمان که الموت قریب من شکر اللعل و اقرب من جبل اوریدهای های افسوس افسوس بیت
 همی از دست و گاهی از اول دگانهی زبایانم بدست بیروی ای عمر قیرم که دایانم مگر مناسب دانند
 بعالیجا سپاریم و اگر که رتی باشد صفا و بیم تا در امانتین فانی خیانت کنند هر چه خاطر رسد
 بر کار و یا عرض نماید رقعہ ۱۶۹ - بنام خانیته خان بریز ابو الوفا حاضر بود که دروشی ساد دل
 آورده خبری برای عیان خواست گفتیم فقیر را بعد عاچه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده بسیار مرد
 فقیر میگویند انند که فقر چیست چه معنی دارد فرد جهان آینه و هم است لاین صورت پستانش

سے اندیشہ
 فرد خوش تر سان باید بود
 دن جو بیگانه
 و اسطر و اقلیم است
 بیجانہ نور و نور و صفت
 از زینتی مراد و صفت
 پیوستہ و صفت
 من عفا
 کس دشمن جانی من
 زبیر و نعم خان
 از غیب
 بنیادہ اور زیادہ نزدیک
 بگوگون کی رنگ سے
 نظر کیان دیدہ ۱۶۰
 فہم و فہم فیقول اناس
 فقیر دن مردم
 بین نام و دوی
 قوم کی ناکس کو فقیر
 فقیر

در صوبه کشمیر جاگیر داد بنا بر تقصیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن بخوابد در پشمیری دیوانی از
 مدتی رجوع داد بر رعایت وطن داری حق آن منصب از ازان کشمیری بی پیرنید مانند درین صورت
 جملا اگر فدر جهالت و بی حکمی کنند شاید که اگر کم الاکرین کرم کند اما عالمان آنچه عذرت مکرر با و از
 گفته ایم و بار میگویم که ما در احقاق حق در رفع تعدی متحدی از و دیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست
 تا بگیری سپردن هیچ مرصع بهر میر که محرمت شده غیر از زور مبارک کیشینه بند و دو بهمان گفتند
 و از خود نسا زد رقع ۶۷۱ پسر زنده عزیز بهادر بن بنویسد که دنیا رفت آخرت آمدنی شد چیز نیکو یادگار
 خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بخارگوز خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است
 امر فرزند خود را فرود می ننگان باید دست ماعقل آن است که وقت حال آن که بین الماضی و الاستقبال
 نیست اندواز امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً عمل آورد و حال گرفته و آینده شره پذیرد زیرا که
 حال اروی در رفتن است و آینده را در آمدن فرد سحری همه فرزند مردم میگویند و خود نمکنند
 گوش + رقع ۶۷۱ - فردوی با اخلاص که بدیده او فرستادیم جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او فرود
 ظاهر نبوت و پندار فرود و قدر خود را کم کرد و استغفر الله از مانت که لوازم عذار و استغفار
 بر خود و حب شمرده بدیره نصرت جنگ بود و عذر با خواهد و خود را از زمره پیشدستان
 پدرش انکار و ذائقه کانه چو فراموش نسا زد و نظم هیچ دانی که شیر مردی است پیشه مردانه
 دانی کیست آنکه با دشمنان تواند سخت بود و آنکه با دوستان تواند زیست بد رقع ۶۷۱ -
 بفرزند عالیجاه عرض شد که اندیشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که
 سید محمد الله در ویش نوشته باشد بنویسد که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصرع چو میگفته
 فرود برس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید بنام ابوالقاسم خان
 که خطاب بلفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده دارد

له اگر کم الاکرین کرم کند اما عالمان آنچه عذرت مکرر با و از
 مدتی رجوع داد بر رعایت وطن داری حق آن منصب از ازان کشمیری بی پیرنید مانند درین صورت
 جملا اگر فدر جهالت و بی حکمی کنند شاید که اگر کم الاکرین کرم کند اما عالمان آنچه عذرت مکرر با و از
 گفته ایم و بار میگویم که ما در احقاق حق در رفع تعدی متحدی از و دیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست
 تا بگیری سپردن هیچ مرصع بهر میر که محرمت شده غیر از زور مبارک کیشینه بند و دو بهمان گفتند
 و از خود نسا زد رقع ۶۷۱ پسر زنده عزیز بهادر بن بنویسد که دنیا رفت آخرت آمدنی شد چیز نیکو یادگار
 خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بخارگوز خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است
 امر فرزند خود را فرود می ننگان باید دست ماعقل آن است که وقت حال آن که بین الماضی و الاستقبال
 نیست اندواز امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً عمل آورد و حال گرفته و آینده شره پذیرد زیرا که
 حال اروی در رفتن است و آینده را در آمدن فرد سحری همه فرزند مردم میگویند و خود نمکنند
 گوش + رقع ۶۷۱ - فردوی با اخلاص که بدیده او فرستادیم جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او فرود
 ظاهر نبوت و پندار فرود و قدر خود را کم کرد و استغفر الله از مانت که لوازم عذار و استغفار
 بر خود و حب شمرده بدیره نصرت جنگ بود و عذر با خواهد و خود را از زمره پیشدستان
 پدرش انکار و ذائقه کانه چو فراموش نسا زد و نظم هیچ دانی که شیر مردی است پیشه مردانه
 دانی کیست آنکه با دشمنان تواند سخت بود و آنکه با دوستان تواند زیست بد رقع ۶۷۱ -
 بفرزند عالیجاه عرض شد که اندیشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که
 سید محمد الله در ویش نوشته باشد بنویسد که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصرع چو میگفته
 فرود برس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید بنام ابوالقاسم خان
 که خطاب بلفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده دارد

خواصان

خواص آن حضرت گشته و خیلی در فراج اقدس راه داشت و لطیفهاے حسب حال بموقع برض
 مسانید صادر شد رفته ۹۷۹ ابجد اعظم شاه باید نوشت که با فرقیه حسن دیانت و جوهر شعور
 ایشانیم زاهده بانو آنکه بیچاره تا چند بحال تباہ در روند خواهد ماند برناوشماحتی دارد و آتلا
 حق موجبناختنودی خالق است بنید اند که فضل ششتر حضرت فریدگار آفرگار چقدر عفو
 جزا میباشد عاصیان هر کرد ابر فریاد بری خرد و خاطر پاکیند ویرینه و غیا پیشینه از سینه بردارند و
 آن صیغه را که غیر از شما دیگری ندارد شامل عو طاعت گردانند نو اسه پیش آنچه کردند در سراسر این
 روز بدیدند دنیاگذشتنی و گذشتنی است لهذا با همسایگان سنی ع ناکرده گناه در جهان است بگو
 کلمه غریب از زبان میان عبد لطیف قدس سره مشرفین یاد داریم که خدا تا ترس او مزاج
 راه دادن و ذوی حق را از در اندن بدترین گناہان است مؤمن حقیقی زبان عاصی پر عاصی را
 اثری نچشاد زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت رفته ۸۸ حسب الحکم آنکه فر از خان
 عبد اللطیف خان برگاه برای سلام حمده الملک از المہام بیاید ایشان اگر سوار سپ باشند
 بعد سلام و بر سر گذاشته عقب ایشان برود و اگر بر پاگی سوار باشند بعد سلام مختار است
 و اگر فیل باشند برابر راه برود اگر متکلم شوند جواب بدهد و الا لا در او کانمو و دیگر
 بنمزاریان از سپ فرو داده سلام کنند ایشان اورا پان و بند و دیگران را علیات
 نقل شده ۸۸- شاه عالیجاہ کہ بفضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در گذشت
 بوکیل باید نوشت کہ برض رساند احوال متعنان این صوبہ از حضرت پنهان نیست
 عنایت اللہ خان حسن عمل شریک میداند از حضور پرنور سر کرالاتق این کار و زند تقر زمانہ
 کشمیری درین صوبہ نیست کہ ما مقرر کنیم عنایت اللہ خان ضعی شود ضمناً این فغان اللہ عمل کاغذی
 خواهد بود و وصول شدنی نیست پرگتہ از جمع می افتد در عایادیران میگردد و نیست لو

از آنکه الف کتب
 زن که خرم کان
 خاکی که خرم کان
 ما مفتی می
 بین در میان ملک
 کرتے ہیں جسکو رو
 بین آنکو
 علم شکر خوار
 عمر ابو اور لڑو
 لب لب
 سر تشار
 "سله عمل کاغذی
 قرار بود
 دیکھنے کو
 روح کاغذی
 در آن صوبہ
 از ایران

باین درجه بگوش میخورد که اگر بجای یک پیه لاک پیه یا رو منظر نسبت تغییر بغیر در کارها
 خوف کلبی و دایره باز پرس بادشاهی شرط است دیوان را نباید که خویش واقربا را کار فرماید
 میر تقی اورلونی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر بر آطلو و اخذ و عمل گرفته ایم
 نام در مقام کا ۱۲

خاتمه الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سر و فرمودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
 مخفی مباد که درین هنگام مینت انجام انشای و پذیر می و نشات بی نظیری موعوم
 بر رقعات عالمگیری لقب بکلمات طیبات که بحکم سلام الملک ملک الکلام
 سر آمد کلام مختوران و دره القاج بلاغت و بیانست در مطبع صاحب مجد و چشم
 مصدر فیض و القام جناب منشی لؤلؤ کشور لازل بالفسرح و المسرور
 در شهر کانپور بانه گشت شده ۴ مطابق ماه ذی قعد و سکنه ۱۲۸۷ هجری قمری
 رونق طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ طبع از فکر سالی و روح با کمال منشی بجا و نذیرال صاحب
 المتخلص بن عاقل احنیٹ مطبع ہذا

لائق آفرین و تحسین است
 کہ نصیح و بیغ و رنگین است
 گو کہ انشای حجت آئین است
 ۱۳۰۲

ناثر بے عدیل عالمگیر
 خوب اطلانمود این انشا
 بہر تاریخ طبع او عاقل

پیش فرودن کمان
 بین پویشانی بی نشنا
 ۱۱۱۱
 یعنی دیوان الالو
 غیبی در آن کون
 اورا در کجا خون کوری
 تو چو کنی کسی
 خنجر که در
 عالم افسرد و از آن
 شکر که در منشی
 بینا و بیخینیا و او
 شوقش در حال
 بیخ عالم ک

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

ہفت روزہ
 جامعہ کالج
 سرسید ایجنسی
 ۱۔ اراکین مجلس
 ۲۔ اساتذہ جامعہ
 ۳۔ اراکین دارالترجمہ
 ۴۔ اراکین دارالکتاب
 ۵۔ اراکین دارالافتاء
 ۶۔ اراکین دارالعلوم
 ۷۔ اراکین دارالحدیث
 ۸۔ اراکین دارالقرآن
 ۹۔ اراکین دارالسنن
 ۱۰۔ اراکین دارالتفسیر
 ۱۱۔ اراکین دارالحدیث
 ۱۲۔ اراکین دارالعلوم
 ۱۳۔ اراکین دارالحدیث
 ۱۴۔ اراکین دارالعلوم
 ۱۵۔ اراکین دارالحدیث
 ۱۶۔ اراکین دارالعلوم
 ۱۷۔ اراکین دارالحدیث
 ۱۸۔ اراکین دارالعلوم
 ۱۹۔ اراکین دارالحدیث
 ۲۰۔ اراکین دارالعلوم

